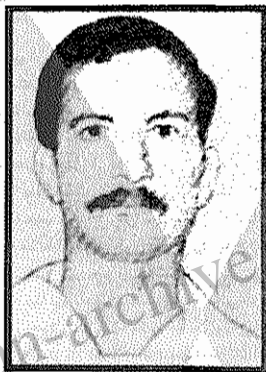


از ارثیه معنوی  
رفیق شهید هوشنگ تیزابی



- انتقاد از فرویدسیم

- علل اساسی شکست جریان سیاهکل

از انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۵

# هوشنگ تیزابی

## شهید قهرمان توده ای

درحدود سیزده سال پیش جوان پرشور و مہین دوستی به عرصه مبارزه طلبیه رژیم دیکتاتوری شاه گام گذاشت که هنوز درک روشنی از مسائل سیاسی واجتماعی ایران نداشت. او سه بار بعلمت فعالیتہای سیاسی خود دستگیر شد و به از یکماه تا پنجسال زندان محکوم گردید. او درمواجهہ با فشاروشکنجہ درخیمان ساواک کمترین ضعفی از خود نشان نداد. برعکس، ہر بار پسر از آزادی از زندان، مبارزه را آگاہ تر و راسخ تر از پیش از سرگرفت. مطالعات مارکسیستی او چہ در زندان و چہ در خارج از زندان بتدریج وی را بہ مواضع حزب تودہ ایران نزدیک کرد و آشنائی او با رادیو پیسک ایران، بانگ رسائی حزب ما، منشأ تحول فکری در او گردید. بدینسان او بہ یک انقلابی آگاہ واصل تبدیل گردید. این جوان هوشنگ تیزابی بود.

هوشنگ تیزابی پسر از آشنائی با مثنی سیاسی و سازمانی حزب تودہ ایران و درک و پذیرش آن، فعالیت سیاسی خود را بر پایه مثنی سیاسی و سازمانی حزب طبقه کارگر ایران و برای پیشبرد این مثنی، گسترش داد. او دست بہ انتشار نشریہ ای مخفی زد کہ آنرا "بسوی حزب" نام نہادہ بود. او مقالات این نشریہ را بر اساس تحلیل های رادیو پیسک ایران از مسائل ایران و جہان مینوشت. او رہنمود های سیاسی، تبلیغاتی و سازمانی حزب تودہ ایران را بکار می بست. او خود را عضو حزب تودہ ایران میدانست.

هوشنگ تیزابی، کہ بہ ہند زبان خارجی آشنا بود و استعداد و پشتکار شگرفی داشت، با مطالعات وسیع و عمیق خود، بسرعت بر تئوری مارکسیستی مسلط میشد و این دانش خود را در خدمت دفاع از مارکسیسم - لنینیسم، و مبارزه ایدئولوژیک باتئوری ہا و نظریات غیر علمی و انحرافی قرار میداد. ترجمہ ہا و تالیف های او نمونہ ای از این کوشش خلاق و شمر بختر اوست.

هوشنگ تیزابی درست بعلمت ہمین فعالیت تودہ ای، انقلابی، خلاق و شمر بخش بیش از گذشتہ برای رژیم دیکتاتوری شاه "خطرناک" شد و ساواک پسر از آنکہ باتلاش فراوان موفق بہ دستگیری او گردید، وی را زیر شکنجہ بقتل رسانید. لازم بہ

تذکرات که ساواک برای پوشاندن این جنایت، اعلام کرد که هوشنگ تیزابی "بعلمت مقاومت مسلحانه و درزد و خیرد متقابل بقتل رسیده است". درحالیکه همه مبارزان میدانستند که هوشنگ تیزابی با شیوه مبارزه چریکی مخالف بود و این مخالفت خود را از جمله ضمن تحلیل درست و جانب خود از "واقعه سیاهکل" در نشریه "سوی حزب" اعلام کرده بود.

هوشنگ تیزابی بدینسان در عین جوانی، در شيرماه ۱۳۵۲، جان بر سر آرمان خود نهاد. شهادت او غمايحه ای است برای جنبش انقلابی ایران و ننگی است برای سازمان جنايتكار امنیت شاه.

هوشنگ تیزابی نمونه آن گروه از جوانان صادق، شریف و انقلابی است که برغم همه دشواریها و مفرنجیها، سرانجام راه اصولی و صحیح مبارزه را می یابند و پرچم مبارزه اصیل انقلابی، پرچم حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران را افسار شته نگاه میدارند و به پیش میبرند. هوشنگ تیزابی نمونه ای از آن جوانان مبارزی است که در برابر دشمن بلند و جنايتكار مردانه می ایستند و تا پای مرگ به آرمان انقلابی خود وفادار میمانند. خلقی که چنین فرزندان را در دامن خود می پرورد و حزبی که راهنمای چنین مبارزانی قرار میگیرد، شکست ناپذیر است.

بباید قبرمانی و جانبازی هوشنگ تیزابی در راه لبقه کارگر و حزب وی، نمونه ای از ارشیه محنتی او را تجدید چاپ میکنیم. باشد که زندگی و مبارزه و مرگ هوشنگ تیزابی سرمشق همه مبارزان انقلابی قرار گیرد.



از ارثیه معنوی

## رفیق شهید هوشنگ تیزابی

در سال ۱۳۴۳ به سرمایه موسسه انتشارات "آسیا" ترجمه ای از رفیق شهید تیزابی، بنیادگذار فراموش‌نشدنی نشریه انقلابی "بسیوی حزب" انتشار یافت که بعدها به چاپ دوم نیز رسید \*

این ترجمه، که رفیق شهید آنرا به برادرش جمشید تیزابی تقدیم داشته "روانشناسی فروید" نام دارد (۱) \* مسئله بر سر خود متن کتاب که بیان مختصر نظریات روانکاوی زیگموند فروید است نیست، بلکه بر سر دیباچه جالبی است که رفیق شهید در ۲۲ صفحه تحت عنوان "خلاصه ای از سیر افکار و تمدن بشری در قرون جدید، تاثیر و تحولات مادی و اقتصادی در پیشرفت علوم مختلف و انعکاس آن در روانشناسی - روانشناسی متعارف و غیر متعارف و ظهور فرویدیزم؛ ایدئالیسم منحط افکار فلسفی و علم الاجتماعی فرویدیزم" نگاشته است. تمام ارزش کتاب باین مقدمه جالب و پیکار جویانه رفیق شهید تیزابی است که آنرا به حق میتوان ارثیه گرانبهای معنوی و مرامنامه انقلابی او شمرد \*

در شرایط سیطره دوزخی رژیم میرغضبان آریا مهربی که آنتی کمونیسم را با خط جلی بر پرچم سیاه خود نوشته اند، هوشنگ تیزابی با دلیری و بی‌پردگی تمام به دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و اصول انقلابی آن میپردازد \* وی پس از بررسی تکامل اجتماعی اروپا در دوران فئودالیسم و تلاشی این نظام و تکامل علم و فن در دوران سرمایه سالاری، رشته سخن را به پیدایش مارکسیسم میکشاند و مینویسد: "دانشمندی بنام کارل مارکس که متخصص در علوم اقتصادی و فلسفی بود در اواسط قرن نوزدهم دست بیک سلسله تحقیقات علمی در زمینه اقتصاد و جامعه شناسی زد \* مارکس، برای رسیدن به حقیقت، تعبد مذهبی و هر نوع طرز فکر ایدئالیستی و تصورات ذهنی را با توجه و استناد به تاریخ، مشاهده، تجربه، استدلال، موارد آماری، مردود اعلام کرد \* او منطق دیالکتیک هگل را از آلودگی ایدئالیسم ژرمنی پاک نمود و با تلفیق آن با ماتریالیسم، ماتریالیسم دیالکتیک را فرموله کرد

۱ - ترجمه درد بحث اثر روفسورالوین هال (Galvin S. Hall)؛ ستاد رانشناسی

آمریکاست با عنوان "A Primer of Freudian psychology" \*

و آنرا به مثابه يك متدولوژی صحیح و كامل برای كشف حقیق طبیعت در زمینه همه علوم ، به جامعه بشری هدیه كرد .

تیزایی سپس باختمار در شش بند اصول ماتریالیسم دیالکتیک مارکس را بیان میدارد و نتیجه میگیرد : " مارکس و رفیق وی انگلس ، ثابت کردند که جامعه نیزمثابه يك سیستم دینامیک انرژی است که وضع آن ، مثل هر سیستم دیگر ، تابع شرایط زمان و مکان است . منتهی اینکه ، پایه این شرایط و عامل دینامیسم جامعه ، در آخرین تحلیل ، در شرایط اقتصادی نهفته است . مارکس اولین کسی بود که با تکیه جبراً اقتصادی ، نشان داد که افکار ، ایده ها ، هنر ، سیاست ، ادبیات و بطور کلی روینای هر جامعه ، من حیث المجموع ، تابع چیزی از فرماسیون اقتصادی آن جامعه است و با تغییر نظام اقتصادی آنها نیز تغییر مییابد . . . ماتریالیسم دیالکتیک ثابت کرد روح چیزی مجرد و جدا از بدن نیست بلکه خصوصیتی است محصول خواص ساختمانی ارگانسیم ."

رفیق شهید پس از بررسی تاریخی نظریات روانشناسی بورژوازی و شرایط اجتماعی پیدایش فروید یسم و ریشه های آن در آموزشهای روانشناسی بورژوازی ، مجموعه نظریات فروید را مورد انتقاد کوبنده قرار میدهد و با تکیه بر رسیها و پژوهشهای علمی دانشمندان شوروی ( از قبیل آکادمیسین پلاتونوف ، ماتسکوویچ ، آکادمیسین فدوتوف ) و بر پایه آموزش های روانشناسی پاولوف و بخترف ، بی بنیادی بسیاری از دعاوی فروید را بر ملا میسازد . در ضمن این انتقاد تیزایی ، هر جا که میدان سخن را باز مییابد ، به افشا ماتریالیسم و جوامع منحط بورژوازی و دفاع از سوسیالیسم میپردازد . از جمله مینویسد : " توجه به علت افزایش روز افزون جنایتکاران ، دزدان ، کانگسترها ، قاچاقچیان و بیماران روانی در جامعه آمریکا و عدم وجود این تیب افراد در جوامع سوسیالیستی صحت گفتار فدوتوف را مدلل میسازد . چه کسی میتواند منکر شود که تعداد بیشماری از کودکانیکه امروز در ناحیه " آپالاشا " ، در ایالات متحده آمریکا ، یعنی در ثروتمند ترین کشور سرمایه داری جهان روزی يك وعده غذای بخور و نمیر میخورند ، از فرهنگ و دیگر مواهب اجتماعی ذره ای بر خوردار نیستند ، فردا بدست جنایتکاران و کانگسترها نخواهند پیوست ؟ "

رفیق شهید تیزایی بهنگام بررسی " ماتپسیکولوژی " فروید که طی آن روانشناس اطریشی مباحث نظری عامتر از مسائل روانشناسی ، یعنی مباحث فلسفی را طرح میکند ، با همان اسلوب تیزبینانه برخوردار طبقاتی ، مینویسد : " افکار فروید از نقطه نظر فلسفی بر اساس مخالفت شدید با متافیزیک و مذهب قرار دارد . از این نظر میتوان فروید را تا حدودی ماتریالیست دانست . ولی ، باید توجه داشت که تفکر ظاهرًا ماتریالیستی " فروید را ، با آنکه با افکار تجدیدی جامعه و متافیزیکی آلوده نیست ، نباید با ماتریالیسم دیالکتیک درخشان مارکس و انگلس و لنین مقایسه کرد . "

سپس رفیق شهید در بررسی برخی مسائل مطروحه از طرف فروید مانند مسئله پیدایش و تکامل تمدن، نقش طبقات، شکل شخصیت فرد، بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک بی پایگی دعاوی فروید را که میکوشید همه پدیده ها را بکمک غریزه جنسی و واخوردگی یا اعتلای این غریزه توضیح دهد، اثبات میکند و بویژه نظریه عدم تساوی حقوق زن و مرد که فروید آنرا ناشی از "اختگی" زنان و کم بهائی ساختن آنها میدانست، و در نتیجه توجیه میکرد یا خشم تمام میگوید و در این زمینه از "دکتر تقی ارنانی دیالکتیسین بزرگ"، و مقاله "بیش از نظرمادی" نقل قولهای میآورد و در پایان این پیش گفتار مینویسد: "نظریات او (فروید) در مورد مسائل اجتماعی، چنانچه قبلا اشاره شد، بکلی ایدئالیستی، ارتجاعی و غلط است. تعمیم دادن مسئله جنسیت به فئوسوم های اجتماعی، و نیروی جنسی را نیروی محرکه تاریخ دانستن، خیانت به طبقات انقلابی و کارگری، خیانت به جامعه شناسی و فلسفه تاریخ محسوب میشود. جامعه شناسی فرویدی، یکی از انواع سلاحهای زند زده ایست که توسط ایدئولوژیستهای بورژوازی فاسد کشورهای سرمایه داری بر ضد ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک، ایدئولوژی طبقه انقلابی پرولتاریا، بکار میرود."

"دفاع بی پرده و جسورانه از جهان بینی مارکسیستی و کوشش جانانه و بی امان روانشناسی بورژوازی در شرایطی که چنین سخنانی به بهای جان گوینده تمام میشود افتخار بزرگی است که در کارنامه زندگی کوتاه ولی تابناک هوشنگ تیزابی ثبت خواهد ماند. بررسی اجمالی مقدمه رفیق شهید تیزابی بر کتاب "روانشناسی فروید" نمایانگر این حقیقت است که وی در اوج آگاهی سیاسی و اجتماعی در جاده حزب توده ایران گام گذاشت و مانند همه انقلابیون راستین گفتار و کردار را هم ساز کرد و حتی در این راه هستی جوان خویش را نثار نمود. او نه یک پدیده تعادفی، بلکه یک پدیده آیین مند در تکامل تفکر انقلابی جامعه ما و از شاگردان راستین دبستان اندیشه های ارنانی است که خود از وی با آن پاس و سپاس بزرگ نام میرود. • ا. کوشیار



زمان ما عصر اتم، عصر موشکها و سترجهای بسیار زیاد است. در این دوره کمتر کسی فرصت پیدا میکند برای شناخت یک مکتب علمی تمام کتب مدافعان و یا حتی تمام آثار به وجود آورنده اولیه آنها بخواند. و این کار در هر زمینه فقط خاص استادان و متخصصین آن رشته است.

کتاب حاضر، تألیف جالب، جامع و در عین حال مختصری درباره روانشناسی " فروید " است که بوسیله پروفیسور " گالوین اس. هال " (۱) ، استاد روانشناسی دانشگاه های آمریکا نگاشته شده است. وی که بمناسبت حرفه خود، بیشتر آثار " فروید " را خوانده و بقیه را نیز دانشجویانش برای او خلاصه برداری کرده اند توانسته است علاقه مندان را از خواندن بسیاری از آثار فروید - و نه تمام آنها بی نیاز سازد. (۱)

ترجمه این کتاب مبین موافقت مترجم با مندرجات آن و بطور کلی با فروید یمنیست، بلکه غرض اصلی این است که خواننده با خواندن کتاب و مقدمه ای که بر آن نوشته شده به تواند بدون احتیاج به دهها کتاب قطوری که در آن - اخیر درباره روانشناسی و روانکاوی " فروید " ترجمه و تألیف شده و با حواشی و مقدمه های بسیار مفصل با همو و جنجال به چاپ رسیده است با اصول روانشناسی، روانکاو و نیز جامعه شناسی فرویدی آشنائی پیدا کند و نقاط درست و نادرست آنها را هم باز شناسد.

در نگارش مقدمه سعی شده است علاوه بر اینکه فروید یسم از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار گیرد، خواننده نا آشنا، با سیر تاریخ روانشناسی، بعضی حقایق علمی و مہمتر از همه با طرز بررسی منطقی و روش مطالعه قضایا، ولو بطور خیلی مختصر هم باشد، آشنا گردد.

## مقدمه

فروید یسم، وسیع اقتصادی - اجتماعی و فکری جوامع اروپائی در قرون وسطی، چگونگی تغییر این شرایط در قرون جدید و تاثیر آن در پیشرفت علوم - ترقی افکار مادی و شعقی، انقلاب بورژوازی فرانسه، پیشرفت سریع افکار مادی و ترقی علوم در زمینه های مختلف: علوم زیستی، صنعتی، نظری و غیره و تاثیرات آنها در تکامل روانشناسی،

(۱) - Galvin S. Hall

(۱) - Gordon W. Allport | استاد روانشناسی دانشگاه "هاروارد" در وصف این کتاب مینویسد: "این اولین کتابی است که تئوریاات "فروید" را در باره سازمان بندی، دینامیک و رشد شخصیت انسان متعارف، به شکلی قابل فهم و سیستماتیک، با عرضه میکند"

جد اشدن روانشناسی از فلسفه و تبدیل آن بصورت يك علم تجرسي — ماترياليسم ديالكتيك و تأثير آن در روانشناسی ، طرد كامل مفهوم "روح مجرد" از حوزه روانشناسی — كشف مكانيسم رفلكسهای شرطي و تبدیل روانشناسی بصورت يك علم كاملا تجرسي و منطقی در باره رفتار بشری \*

" فرویديسم " به مجموعه نظريات " فروید " در باره روانشناسی ، روانكاوی و مسائل علم الاجتماعی اطلاق ميشود \*

فرویديسم نیز مثل هر مكتب علمی ديگر زائیده شرايط مادی — ( اجتماعی — اقتصادي ) — محیطا بوده و محصول آميختگی تدریجی صدها شوری علمی در زمينه های مختلف ميشود \* تخيير شرايط مادی جامعه اروپا از رنسانس باين طرفی در پی بشر را به كشف حقایق بیشتری از طبيعت ناثل ميسازد \* تحولات و پيشرفتهای انقلابی اين جوامع از نقطه نظر سوسپولوژی و اقتصاد پایه ایجاد پيشرفتهای عظيم در علوم تجرسي و زبستی ميگردد \* تكامل علوم اخير سبب جدائی علوم مختلف از فلسفه ميشود و روانشناسی ( پسيكولوژی ) به تدریج علیرغم معنی اسمی خود ، مفهوم پوسیده مذهبی روح مجرد را تار گذاشته و بصورت علم شناسائی رفتار انسانی در می آید \* سپس روانشناسی بسه و شعبه روانشناسی افراد متعارف و غير متعارف تقسيم ميشود و مكتبهای مختلف و از آن جمله فرویديسم پدیدار ميگردد \*

به هر حال فرویديسم يك پدیده تصادفی نبوده ، نانی از کیفیات اجتماعي خاص اواخر قرن نوزدهم اروپا و محصول انعكاس شوریها و اصول مكشوفه فيزيك و شیمی و علوم زبستی آن عصر در روانشناسی ميشود \* امید است شرح بیشتری در اين زمينه بسرای خواننده بی فايده نباشد \*

روانشناسی به مفهوم جديد از علوم نوین دنياي ماست \* تا پيش از قرون جسد يسد روانشناسی علم جداگانه ای محسوب نمیشد و اطلاعات بشر در قرون وسطی و تا مدتسها بعد از آن در باره آنچه كه علم الروح خوانده ميشد ، منحصر به اراجيف مذهبی و اصول تبعدي مكتب اسکولاستيك در باره روح بود \* علت اين عقب ماندگی را باید در شرايط اقتصادي — اجتماعي جوامع اروپائی در قرون وسطی جستجو کرد \* اين شرايط طوری بود كه پيشرفت محسوس علوم ممكن نميگشت \* در آن دوره تضاد طبقاتی بنحوشديدی دیده ميشد \* شغل بندی اقتصادي — اجتماعي جامعه اروپا بصورت فتوداليسم بود \* در رأس هسر ناحیه يا ایالتی يك فتودال يا خان بزرگ قرار داشت كه قادر مطلق آن ایالت محسوب ميشد و با نمك قشونی از به اصطلاح نجبا و نیز با مساعدت روحانيون مذهبی بر مردم آن ناحیه حكمرانی ميگردد \* بيشتر مردم را رعايا تشثيل میدادند كه جان ، مال و ناموسشان



در اختیار خان و اطرافیان او قرار داشت. بورژوازی بسیار کم رشد بود و طبیعتاً تجارت رواجی نداشت. حکومت‌های مرکزی ضعیف و یا اصلاً وجود نداشت. علم فقط در انحصار روحانیون بود. کلیسا افکار جامعه را به نحو خشنی کنترل میکند. این کنترل که ظاهراً بمنظور معانعت از تخلف و انحراف از فرامین آسمانی صورت میگرفت در باطن برای جلوگیری هرچه بیشتر از روشن شدن اذهان اکثریت مردم (رعایا) اعمال میگشت. بحارت دیگر غرض اصلی عناصر مذهبی — دفاع از ارتجاع، کوشش برای پایداری نگاهداشتن وضع منحط فئودالیسم، درهم شکستن نهضت‌های انقلابی و همکاری بسا فئودالها و ثروتمندان در غارت و استثمار زارعین و دیگر رنجبران بود، — و چنانکه امروز نیز همینطور است.

بحارت دیگر مذهب و هیئت‌های حاکمه فاسد همیشه توأماً بر ضد توده مردم دست اندر کارند. روحانی و ثروتمند دو قطب لازم و ملزوم برای استثمار طبقات رنجبر است. عامل اجرایی دین یعنی کلیسا و سازمان‌های تفتیش عقاید (انگیزسیون) (۱) در طی چند قرن میلیونها نفر از افراد بیگناه را بدون محاکمه، بصرف مخالفت با هیئت حاکمه و یا تخلف از دین و سرپیچی از اوامر "خدا" و اظهار سخنان کفرآمیز (مطالب علمی و ضد دینی) در آتش سوزانده و یا سر بریدند!

فلسفه و علم در این دوره تکرار همان مطالب علمی یونان قدیم است که آمیخته با اوهام و خرافات مذهبی اسکولاستیک به خورد مردم داده میشد. مشاهده، تجربه، تفکر و تحققل بکلی تحریم شده و صرفاً به آثار گذشتگان و احکام بوسیده و تحبیدی مذهبی اکتفا میشد. و مذهبی‌های عالم‌نما سعی میکردند از اراجیف مذهبی و آثار به اصطلاح علمی صدها سال پیش قوانین علمی بیرون بکشند. (۲)

#### (۱) — Inquisition

۲. با نهایت تأسف باید اظهار کرد، در عصر ما، در قرن اتم و موشک هنوز افرادی زندگی میکنند که برای کشف قوانین طبیعت به جای استفاده از تجربه، مشاهده، استدلال منطقی و متدلوژی علمی به کتب دینی و مذهبی هزارها سال پیش که ناشی از تخیلات فاقد تجربه است مراجعه میکنند. همین چند سال پیش بود که عنصر شپادی در تهران ادعا کرد بسیاری از قوانین علمی جدید را در ریشی آرنش بدینی کشف کرده و حتی بسیاری از قضایای کشف نشده و تحولات آینده دنیا را نیز از روی همان کتاب به خیال خود پیشگویی کرد! و چون چندی بعد ادعای امامت نیز کرد برای مدتی به تیسارستان فرستاده شد تا سر عقل آید!

شرح يك واقعه تاريخی از قول "بيکون" (از فلاسفه بزرگ انگليس) در توضیح گفتار ما برای خواننده مؤثر است. "بيکون" مینویسد:

"در سال ۱۴۳۲ در یکی از حوزه های علمی در میان طلاب جدالی در گرفت و آتش جِدال ۱۳ روز شعله ور بود. موضوع بحث عده دندانهای اسب بود، آثار دانشمندان

گذشته را بارها ورق زده بودند و گفته حکمای پیشین را نقل کرده، اما مشکل همچنان دَیخحل مانده بود. روز چهارم دهم جوان تازه کاری پرده شرم و حیا را درید و چنین پیشنهاد کرد که برای حل مشکل به دهان اسبی نگاه کنند و عده دندانهای او را بشمرند. این پیشنهاد کفرآمیز حاضران را چنان برانگیخت که بر سر روی جوان ریختند و او را گوشمالی به سزا دادند و از میان خود بیرون کردند و گفتند که بدون شبهه شیطان در قالب او حلول کرده است که برای کشف حقیقت راههای نامبارکی از این قبیل پیشنهاد میکند. عاقبت پس از چند روز دیگر بحث و جدال در این مسأله، آن حسره علمی چنین فتوی داد که چون در کتب قدما اشارتی کافی برای حل این مشکل نیامده است، مشکل مزبور غیر قابل حل اعلام میشود." (۱)

ولی وضع همیشه یکسان نمیآید. جنگ بین فتوادها از يك طرف و دیگر تضادهای درونی سیستم فتوادلیته از طرف دیگر به تدریج در طی چند قرن سبب تشکیل حکومت های مرکزی در اروپا میشود. در نتیجه ایالتهایی که سابقاً هر يك مستقل بودند، ارتباط اقتصادی - سیاسی بیشتری پیدا کرده و تحت لوای يك حکومت مرکزی در میآیند.

هر چند فتوادلیسم با این تغییرات از بین نمیروید، ولی تجارت بین ممالک سبب رشد بیشتر صنایع دستی (مانوفاکتور) میشود. رشد صنایع بتدریج منجر به پیدایش طبقه صنعتگر و کاسب (طبقه بورژوازی) میگردد. در نتیجه شهر از ده جدا میشود. سیل جمعیت از دهات به سوی شهرها روان گشته، بورژوازی به تدریج قوت میگیرد و به همان نسبت حکومتهای مرکزی نیز قوی میشوند. ده تابع شهر و شهر حاکم برده میشود.

افراد شهر نشین که در محیط صنعتی زندگی میکنند، تمایل بیشتری به تجرّیسه و تعقل و افکار مادی پیدا میکنند و بتدریج مخالفت با اوهام و تعبدات مذهبی و افکار ایدئالیستی شیوع مییابد. به عبارت بهتر با تخمیر "زیر بنا" یعنی نظام اقتصادی جامعه (تخمیر واحد تولید، روش تولید، و مهمتر از همه مناسبات تولیدی) - "زینای اجتماع یعنی زمینه نظام فلسفی، اخلاقی، هنری، علمی، و بطور کل آراء و عقاید افراد متناسب با آن تخمیر میکند.

نیات گرائی، ایدئالیسم، منطلق استاتیک و اعتقاد به تصورات ذهنی و مذهبی که

در جامعه فلاحی - فئودالی رایج است جای خود را بتدریج به تحول گزائی، رئالیسم، منطق دینامیک و اعتقاد به واقعیات عینی می‌دهد. علاوه تغییر واحد تولید از صورت خانواده به کارخانه، سبب افزایش حس جمع خواهی (کولکتیویسم) در افراد میشود. اعتقاد به قضا و قدر و غایات لاهوتی که معلول وضع زندگی ادوار پیشین است جای خود را به اعتقاد به روابط علت و معلولی قضا و میگذارد.

ارتباط طبقه صنعتگر و کاسب با زارعین و روشن شدن اذهان آنها و نیز تمایل آنها به ورود به شهرها برای زندگی بهتر سبب انحطاط فئودالیسم و پیشرفت تکنیک میشود. پیشرفت تکنیک مستلزم ابزار هر چه بهتر برای کار است و این لزوم اقتصادی - اجتماعی منجر به پیدایش انواع ماشینها میشود و ماشینیم متقابلا سبب گرایش باز هم بیشتر بشر بسوی افکار مادی، منطقی و تجربی میشود.

ماتریالیسم بتدریج قوت یافته و ایده آلیسم و نظریات گمراه کننده مذهبی روه ضعیف

میرود.

مبارزات و مباحثات لفظی و قلمی سختی بین ایدئولوژیستهای طبقات نو و کهنه درگیر میشود و بالاخره در فرانسه انسیکلوپدستها به سرکردگی "دیدرو" (۱) موفق به اثبات ارجحیت اصول مادی میشوند (۲).

..... چندی بعد انقلاب بورژوازی فرانسه ناقوس درهم شکستن فئودالیسم اروپا را به صدا درآورد و از آن پس علوم با استفاده از تجربه، با ابزار بهتر و تعقل در زمینه افکار مادی، بسرعت پیش میروند.

انقلاب فرانسه نیروی بزرگی بود که به پیشرفت یکنواخت علوم شتاب داد و در حقیقت با تغییر فرانسویان اقتصادی - اجتماعی جوامع اروپائی زمینه را برای تحول سریع علوم ممکن ساخت.

نگاه اجزالی به سیر تاریخ روانشناسی نشان دهنده این تحول سریع است.

با اینکه دوره رنسانس علم را تا حد زیادی از قید و بند کلیسا آزاد ساخت ولی باز هم تاثیر نظریات تعبدی و غیر منطقی مذهبی در افکار برقرار بود و هنوز هم در دنباله عقاید

---

۱- دیدرو (۱۷۸۳-۱۷۱۳) بزرگترین روشنفکر ماتریالیست فرانسه در قرن هیجدهم است. "لنین" در مورد او میگوید: "دیدرو تا حد ماتریالیسم کنونی پیش آمده بوده است." دیدرو با وجود زندگی فقیرانه ای که داشت و علیرغم مخالفتهای شدید مذهب و دولت پس از ۲۰ سال کار طاقت فرسا اولین دایره المعارف فرانسه را با کمک عده ای دیگر از دانشمندان از قبیل "هلوسیس"، "لامتری"، "هولباخ"، "ولتر" "دالامبر" و "منتسکیو" تالیف کرد و گام بزرگی در تئور افکار عمومی برداشت.

ادوار میتلوژیک روح را جوهری فنا ناپذیر و جدا از جسم می‌شناختند، بطوریکه هر چند از دوره "فرانسیس بیکن" به بعد تجربه، مشاهده و تعلق قوت میگیرد ولی معذک تا مدتها بعد "روح مجرد" در حوزه روانشناسی حکمفرماست. ولی رفته رفته با پیشرفت افکار مادی و علوم تجربی بویژه بعد از انقلاب، بتدریج روح مجرد از روانشناسی طرد میگردد.

در ابتدا راسیونالیستهای قرن هفدهم چون "هایس"، "اسپینوزا" و "لایبنیتس" اعلام داشتند که رابطه علت و معلولی قضا یا که در دیگر علوم برقرار است در مورد روانشناسی نیز صادق است. "هایس" پدر روانشناسی جدید، با تعمیم قوانین نیوتون در مکانیک به پسیکولوژی، قانون جبر در علم روح را بیان کرد و اعلام داشت که هیچ قسمه روحی بدون سبب تولید نمیشود. بعدها "لاک" انگلیسی مکتب مادی "پسیوستکی تصورات" را در روانشناسی بتدریج از صورت علم الروح بصورت علم شناسائی رفتار در میآورد.

در قرن نوزدهم پیشرفت علوم مختلف سبب پیشرفت روانشناسی میشود و روانشناسی از علوم زیستی بویژه فیزیولوژی و دیگر علوم حتی فیزیک نظری و فلسفه و منطق کمک میگردد. در بیولوژی افکار "داروین" برای همیشه به اوهام مذهبی و افکار میتلوژیک درباره خلقت انسان و اختلاف بین ارواح انسانی و حیوانی خاتمه میدهد. "داروین" در شاهکار خود کتاب "اصل انواع" بشر را که تا آن وقت بخاطر داشتن روح انسانی از حوزه حیوانات جدا فرض میکردند، در جز "حیوانات تعداد میکنند و از طریق آناتومی مقایسه ای، زمین شناسی و دیگر علوم زیستی ثابت میکند که بشر نیز حیوانی است مثل تمام حیوانات دیگر، که از تکامل سلول اولیه بوجود آمده، منتهی در سری تکاملی مهره داران ( ماهیان، دوزیستان، خزندگان، پرندگان، پستانداران) تکامل یافته ترین موجود پستاندار محسوب میشود و از تکامل بعضی میمونها نتیجه شده است. بعد از این جریان مذهبی، او فیکسیستها ضربه سختی خورده و مسأله "آدم و حوا" برای همیشه باطل میشود.

نظریه تحولی "داروین" با اعلام عدم تفاوت اصولی و اساسی - نه درجاتی - میان انسان و حیوان سبب استفاده دانشمندان از حیوانات بخصوم میمونها و دیگر پستانداران در آزمایشات مختلف روانشناسی میگردد و چه بسیار اصول روانشناسی که از این طریق کشف میشود.

پاورقی صفحه قبل

۲- برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب "عرفان و اصول مادی" نوشته دکتر "تقی ارانی" مراجعه شود.

در فیزیک تئوری در اواسط قرن نوزدهم " هلمولتز " اصل کنسرواسیون ( ثبات ) انرژی را فرموله کرده ثابت نمود که انرژی نیز کمیتی است مادی ، قابل تغییر و تبدیل ولی غیر قابل انهدام . وقتی انرژی از قسمتی از یک سیستم ناپدید میشود ، مجبور است در جای دیگری از آن سیستم پدیدار گردد . اصل اول اصول تعادل حرارتی - هسر گاه جسمی سردتر شود ، جسم معتدل گرمتر میشود - مثال طایانه ای از عمومیت این اصل علمی است . استفاده " فروید " از قانون ثبات انرژی و تعمیم آن به انرژی روانی شخص ، نشانه بارزی از تاثیر قوانین مزبور در روانشناسی است .

همزمان با پیشرفت‌هاییکه در فیزیک حاصل میگشت ، دانشمندان علوم زیستی ( بیولوژی و غیره ) با تجربیات آزمایشگاهی و براهین تحلیلی ثابت کردند که ارگانسیم هر موجود زنده و نیز انسان سیستم دینامیکی است که تابع قوانین فیزیک و شیمی است . و از آن پس فیزیولوژی ، فیزیک و شیمی حیات نامیده شد ( فیزیولوژی دینامیک ) - چنانکه " کلون پرزارد " میگوید : " فیزیولوژی چیست؟ فیزیک و شیمی حیوانی و نباتی در طبیعت جزیک مکانیک و یک شیمی موجود نیست . "

در همین اوان " باستور " با یک سلسله تجربیات طولانی که منجر به کشف عناصر زنده میکروسکوپی ( میکروها ) شد مسأله خلقت ناگهانی را رد کرد و رابطه علت و معلولی را در علوم طبیعی با ثبات رساند .

باید دانست این پیشرفت‌ها منحصر به فیزیک و علوم طبیعی نبوده و در منطق ، فلسفه ، اقتصاد و جامعه شناسی نیز پیشرفت‌های شگرفی حاصل میگردد .

دانشمندی بنام " کارل مارکس " که متخصص در علوم اقتصادی و فلسفی بود در اواسط قرن نوزدهم دست به یک سلسله تحقیقات علمی در زمینه اقتصاد و جامعه شناسی زد . " مارکس " برای رسیدن به حقیقت ، تعبد مذهبی و هر نوع طرز فکر ایده آلیستی و تصورات ذهنی و مذهبی را با توجه و استناد بتاریخ ، مشاهده ، تجربه ، استدلال و موارد آماری مردود اعلام کرد . او منطق دیالکتیک " هگل " را از آلودگی ایده آلیسم ژرمنی پاک نمود و با تلفیق آن با فلسفه ماتریالیسم ، ماتریالیسم دیالکتیک را فرموله کرد و آنرا بمثابة یک متدلوژی صحیح و کامل برای کشف حقایق طبیعت در زمینه همه علوم به جامعه بشری هدیه کرد . بر طبق فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک :

- ۱- جهان یک سیستم مادی است . تمام اجزا طبیعت اجزائی مادی بوده و خواص آنها معلول اشکال مختلف تظاهرات ماده در شرایط مختلف مکان - زمان است .
- ۲- ماده یک مقوله عینی است که خارج از ذهن ما وجود دارد .
- ۳- روح به مفهوم یک کیفیت مجرد وجود نداشته بلکه از خواص ماده است .
- ۴- تمام اجزا طبیعت از کوچکترین ذرات مادی ( اتمها ) تا بزرگترین کرات سماوی

دائما در حال تغییر و حرکت است.

۵- تغییر، حرکت و یا تکامل معلول تضاد درونی قضا یا است. بعبارت دیگر تضاد درونی

قضایا و عناصر مادی سبب تأثیر متقابل اجزا آنها روی هم و در نتیجه تغییر و تکامل آنها میشود.

۶- تغییرات کمی تدریجی منجر به تغییر و تحول کیفی ناکهانی میشود. بعبارت دیگر

تحول اساسی فقط از راه انقلاب (تغییر کیفی) صورت میگیرد.

"مارکس" و رفیق وی "انگلس" ثابت کردند، جامعه نیز بمثابة يك سیستم دینامیک

انرژی است که وضعیت آن مثل هر سیستم مادی دیگر تابع شرایط زمان-مکان است. منتهی

اینکه پایه این شرایط و عامل دینامیسم جامعه در آخرین تحلیل در "شرایط اقتصادی"

تهفته است.

"مارکس" اولین کسی بود که با اتکا به جبر (دترمینیسم) اقتصادی نشان داد، افکار

ایده ها، هنر، سیاست، ادبیات، و بطور کلی روئای هر جامعه من حیث المجموع تابع

جبری از فرماسیون اقتصادی آن جامعه است و با تغییر نظام اقتصادی آنها نیز تغییر

می یابند.

همه پیشرفتهای فوق در زمینه علوم مختلف متقابلا سبب تکامل روانشناسی میگردد. "مولر"

"ویر"، "هلمولتز" و مهمتر از همه "فشنر" فیزیک نظری و عملی را با روانشناسی پیوستند

دادند: (پسیکوفیزیک) فشنر ثابت کرد چون حالات روحی معلول عوامل مادی خارجی

است، آنها را میتوان مثل عوامل موجدشان بطور کمی سنجید. ماتریالیسم دیالکتیک ثابت

کرد، روح، چیزی مجرد و جدا از بدن نیست، بلکه خصوصیتی است محصول خواص ساختمانی

ارگانسیم. بعبارت بهتر روح محصول نوع اجزا مادی موجود و ارتباطات زمانی-مکانی خاص

آن اجزا است. تجربه ثابت میکند هر عاملی که بتواند اختلالی کلی در این ارتباطات ایجاد

کند منجر به تغییر شدید (مرک) موجود یعنی حذف روح او میشود.

از هم پاشیدن مفهوم روح مجرد هرچند در تکامل روانشناسی موثر افتاد ولی اساس

مذاهب را واژگون ساخت. بعدها "ویلیام جیمز" و "فروید" اسلوب دیالکتیک را بطور

ناقصی در پسیکولوژی بکار میبرند.

از آغاز قرن بیست روانشناسی در سیر دیگری میافتد و رفلسکولوژیستهای روسی "پاولوف"

و "بشتریو" با انجام یک رشته تجربیات بسیار مفصل و طولانی موفق به کشف رفلسکهای شرطی

و مکانیسم تشکیل قضایای روحی شده، روانشناسی را بصورت یک علم کاملا منطقی و تجربی

در باره شناخت رفتار انسانی در میآورند. این روانشناسی که مبتنی بر تجربیات علمی و از نظر

مبانی تئوری و متدولوژی متکی بر ماتریالیسم دیالکتیک میباشد حد غائی تکامل روانشناسی تا به

امروز است.

روانپزشکی و روانشناسی غیرمتعارف، افراد متعارف و افراد غیر متعارف، وضع دیوانگان و بیماران روانی در قدیم، آرا، "پل نل"، بیماریهای روانی و انواع آن، سیر روانپزشکی و پسیکیاتری، مسمرسم، مانیه تیسیم، هینتوسیم، مکتب پاریس و مکتب نانسی.

## ظهور فرویدیسیم

از آنجا که روانشناسی فسرود، روانشناسی افراد غیر متعارف است و پسیکانالیز او روش تدوی این گونه افراد، لذا ذکر کلامی چند در مورد سیر روانشناسی افراد غیر متعارف و بعضی اصطلاحات علم روانپزشکی بی مورد نخواهد بود. افراد غیر متعارف (۱) یا بیماران روانی بخصوص مبتلایان بانواع شدید آن یعنی دیوانگان از قدیم مورد تمسخر و تحقیر مردم واقع میشدند. انسانهای با اصطلاح متعارف با آنها مثل حیوانات رفتار میکردند، ایشان را به فل و زنجیر میکشیدند و برای آرام کردنشان از کتک استفاده میکردند. و معتقد بودند شیطان، و یا ارواح خبیثه در قالب آنها حلول کرده است. این وضعیت اسف انگیز که ناشی از عدم پیشرفت علوم و طرز فکری غلط بوده است متأسفانه تا قرون جدید نیز دیده میشود. حتی پزشکان نیز که طتی برای این بیماریها تعیناقتند آنها را غیر قابل علاج و کیفیتی ماورا الطبیعی میدانستند. روانشناسی نیز چنانکه قبلا اشاره شد هنوز بصورت علم رفتار در نیامده و اسیر "روح مجرد" بود. تا اینکه در اواخر قرن هجدهم "پی نل" پزشک بزرگ فرانسوی که پدر روانپزشکی و پسیکیاتری بشمار میرود اعلام کرد دیوانگی نیز یک نوع بیماریست و با دیوانگان نیز باید مثل دیگر بیماران یا مهربانسی و ملاطفت رفتار کرد.

۱- از نظر "فسرود" انسان متعارف کسی است که در سیر لیبیدو تمام مراحل جنسی را بدون توقف، بیش از حد لازم در هر مرحله، پیموده باشد و شخصیت او در هیچکدام از آنها تثبیت پیدا نکرده باشد. اما چون شرایط ایده آل برای هیچکس فراهم نیست، لذا تمام افراد در سیر لیبیدو از جریان متعارف خارج شده، دچار انحراف میشوند. (اشتکل) پسیکانالیز بزرگ میگوید: (موجود متعارف وجود ندارد، هر فردی به نحوی غیر متعارف است.) اما مراد ما از لغات متعارف (بهنجار) و غیر متعارف (ناپهنجار) در طی این مقاله، مفاهیم عرفی و اجتماعی آنهاست که اولی به افراد عادی و اکثریت افراد هر جامعه یا (غیر متعارفهای حد وسط) و دومی به بیماران روانی (غیر متعارفهای شدید که نسبت به افراد قبلی در اقلیت هستند) اطلاق میشود.

"بی نل" که به ریاست بیمارستان بزرگ "سال پتیر" پاریس رسیده بود، دستور داد تا غسل و زنجیر را از پای آن بیماران تیره روز بازکنند و خود از سال ۱۷۹۲ به معالجه بیماران روانی پرداخت.

در ابتدا "بی نل" و سپس "اسکیرویل" وعده ای دیگر انواع بیماریهای روانی را طبقه بندی کردند و آنها را بطور کلی تحت دو دسته: بیماریهای روانی با منشأ عضوی و بیماریهای روانی با منشأ غیر عضوی (بیماریهای عملی یا کنشی)، مورد مطالعه قرار دادند. بیماریهای با منشأ عضوی (ارگانیک) آن دسته از اختلالات روانی است که بر اثر ایجاد ضایعه یا ضایعاتی در مغز به شخص عارض میشود. مطالعه اینگونه بیماریها خاص نورولوژی است.

بیماریهای عملی یا کنشی (فونکسیونل) آن نوع اختلالات روانی است که در آن هیچ گونه ضایعه عضوی در سیستم عصبی شخص دیده نمیشود. مطالعه و درمان اینگونه عوارض خاص روانپزشکی است.

نوروزها که در فارسی "اختلالات روانی" نامیده میشوند، بیماریهای روانی نسبتاً خفیفی هستند که منشأ عملی (فونکسیونل) دارند و مبتلایان به آنها نوروپاتیک میخوانند. امروزه از نظر روانپزشکی بیماریهای روانی را به دو دسته پسیکونوروزها یا نوروزها - و پسیکوزها تقسیم میکنند.

علامت آن معمولاً خستگی مفرط، نواستی، کم شدن حافظه و فراموشی، اختلالات حسی و حرکتی، (هیستری) و یا اضطرابهای غیر طبیعی (نوروز اضطرابی) است. نوروپاتیکها بحال خود، آگاه هستند و خطرناک محسوب نمیشوند.

"فروید" چنانکه بعداً خواهیم دید علت این بیماریها را ناسازگاریهایی درون شخصیت میداند که منشأ جنسی دارند. حال آنکه نوروزها صرفاً منشأ جنسی نداشته و بر اثر ناسازگاری شخص با محیط، در شرایط خاص بوجود میآیند.

پسیکوزها را که شامل اختلالات شدید روحی است در فارسی "بیماریهای روانی" اصطلاح کرده اند. مبتلایان باین عارضه را پسیکوتیک (بیمار روانی) و در اصطلاح عام "دیوانه" مینامند.

پسیکوتیکها برعکس نوروپاتیکها بهیچوجه به وضع خود شعور ندارند، در جهان واقع نبوده و در میان اوهام خود زندگی میکنند. این بیماران اغلب خطرناکند.

بعضی از پسیکوزها منشأ عضوی دارند مثل جنون پیری، جنون الکلی و غیره و بعضی منشأ عملی دارند. تا به امروز علل عضوی برای آنها نیافته اند - مانند اسکیز و فرسرنی و پسیکوزمانیک-دپرسیو.

بهر حال از زمان "بی نل" ببعده بتدریج روانپزشکی و روانشناسی بهم آمیخت و



مدهای مختلف برای معالجه نوروژها و پسیکوزها عرضه شد. ریشه این روشها را باید از زمان "مسمر" جستجو کرد.

"آنتوان مسمر" یک پزشک اتریشی، در نیمه دوم قرن هجدهم بود که از آهن ربا برای معالجه بیماران خود بخصوص بیماران روانی استفاده میکرد. روش او مبتنی بر این عقیده قدیمی بود که آهن ربا همانطور که آهن را بخود جذب میکند طبعا دردها و بیماریها را نیز از جسم و روح انسان بیرون میکشد.

"مسمر" مدتها با کمک مغناطیسی به تجربه پرداخت و نتایج مثبتی در معالجه امراض روانی کنشی، بدست آورد. تجارب بعدی "مسمر" با و ثابت کرد که دست خود را نیز همان کار آهن ربا را انجام میدهد و از آن پس بود که به مانیه تیسیم حیوانی یا انسانی معتقد شد. بر طبق نظریه او سیاله مادی قابل انتقالی شبیه قوه مغناطیسی از عامل (پزشک) به محمول (بیمار) منتقل شده و سبب شفای بیمار میگردد.

در آن زمان چون هنوز به ماهیت تلقین و تاثیر آن در معالجه بیماران روانی پی نبرده بودند لذا به روش او که توجیه آن غیر منطقی مینمود توجهی نشده و حتی او را فرگه شاید خواندند. با این حال "مسمرسم" سبب جلب توجه پزشکان و روانشناسان به بیماریهای روانی میشود.

بعدها یکی از شاگردان "مسمر" بنام "دوپوزکور" در حین اجرای پاسهای دست برای معالجه یک بیمار حالت خواب و اغما را در او مشاهده میکند و از این راه موفق به کشف خواب مصنوعی میشود، ولی آنها از تجلیات مانیه تیسیم میفشارد و خواب مغناطیسی نام میگذازد. تا اینکه در اوائل قرن نوزدهم روانپزشکانی چون "برید" و "برتراند" پس از یک رشته تجربیات اعلام میکنند که خواب مصنوعی معلول انتقال سیاله ای مادی نیست و کیفیت روانی بشمار میرود. "برتراند" پس از یک رشته تجربیات اعلام کرد، استمرار دقت و توجه و تمرکز قوا روی یک موضوع شخص را خسته و کسل کرده و بخواب مصنوعی فرو میرود.

هیپنوتیسیم از اوائل قرن نوزدهم اهمیت زیادی پیدا میکند و در معالجه بیماران روانی - و حتی تا قبل از کشف داروهای شیمیائی بیپوشکننده، در جراحیها - بنا میرود. به دنبال استعمال هیپنوتیسیم در معالجه نوروژها مراتب مختلف روانپزشکی و روانشناسی غیر متعارف در کشورهای اروپائی بوجود میآید که از معروفترین آنها میتوان مکتب نانسی و مکتب پاریس را نام برد که هر دو در ایجاد تکامل نظریات "فرود" سهم بسزائی داشته اند. از مدافعین بزرگ مکتب پاریس "شارکو" و "ژانه" بودند که علت عمده بیماریها و عدم اعتدال شخصیت پیروژه هیستری را، استعداد موروثی و غریبات روحی و فقدان نیروهای روانی میدانستند. مکتب نانسی که از بزرگان آن "لی بو"، "برنهایم" و "کونه"

را میتوان نام برد ، بر عکس مکتب پاريس توجهی بعطل بدنی بیماران روانی نداشت و هیپنوتيسم و تلقين را بهترین وسيله معالجه امراض روانی میدانست .  
 باین ترتیب روانپزشکی در سیر تکاملی خود جریان داشت تا اینکه در اواخر قرن نوزدهم " فروید " ظهور کرده و با نظریات خود انقلابی در عالم روانشناسی و روانپزشکی ایجاد میکند .

## فروید و فرویديسم

پسیکانالیز ، پسیکولوژی دینامیک

و متاپسیکولوژی فروید

چگونگی تکوین آنها و شرح مختصری از هر يك

پروفسور ژیکموند فروید " (۱۹۳۹-۱۸۵۶) پرنس ، روانپزشک و روانشناس بزرگ ، يك اتریشی چکاسلواکی الاصل بود که از جوانی به تحقیقات و مطالعات علمی بخصوص در زمینه علوم زیستی و فلسفه علاقه فراوان داشت و آثار " داروین " ، " فشنر " ، " شوینهاور " و " نیچه " در زمینه علوم طبیعی ، پسیکولوژی و فلسفه ، تاثیر زیادی در او بخشیده بسود پیشرفتهای فیزیک در باره کشف حقایق مربوط به انرژی و نیز مکتبهای علمی و فلسفی قرن نوزدهم که قبلا اشاره مختصری بآنها شد ، نیز در نمو فکری او و تکوین روانکاوای بی مؤثر بوده اند .

" فروید " هنوز دانشجوی طب بود که موفق شد در آزمایشگاه فیزیولوژی " ارنسخته بروکه " که از فیزیولوژیستهای بزرگ آن زمان و رئیس آزمایشگاه فیزیولوژی دانشگاه وین بود ، بکار پردازد . " بروکه " از مدافعین فیزیولوژی دینامیک بود و ارگانيسم زنده را سیستم مادی دینامیکی میدانست و تابع قوانین فیزیک و شیمی ، و همین فکر روشن و علمی بود که بعد ها محرک " فروید " در ابداع پسیکولوژی دینامیک شد .

فسر اقتصادى از يك طرف و شیوع افکار ضد يهود از طرف ديگر مانع از آن شد که جوان دانشمند بعد از اخذ دانشنامه دکتری بتواند در دانشگاه و آزمایشگاه به کار مورد علاقه خود ادامه دهد ، و بناچار مطبى دائر کرد و به تداوی بیماران پرداخت . ولی جالب اینکه تداوی بیماران عصبی و تما س با آنها او را که نورولوژیست بود به روانپزشکی و روانشناسی علاقه مند ساخت . و به پیروی از همین منظور با روانپزشک بزرگ اتریشی " زوزف پروبر " به مطالعه و تحقیق پرداخت .

"برویر" معتقد بود هر خاطره در روان شخص حامل مقداری انرژی عاطفی است .  
عدم ابراز این خاطرات بمرور زمان باعث تراکم مقدار زیادی انرژی زائد و مزاحم در روان  
شخص میشود و در نتیجه اختلالات و بیماریهای روانی در او بروز میکند . روی این اصل  
"برویر" عقیده داشت برای تسکین عارضه روانی شخص باید این انرژیها را دفع کرد و  
برای بیرون زدن این انرژیها باید شخص، خاطرات مزبور را از ناخود آگاه به خود آگاه  
کشانده و با بیان آنها خود را آرامش بخشد . از همین جا بود که "فروید" به مکانیسم  
وازدگی پی برد .

"برویر" برای معالجه بیماران روش خاصی داشت که به آن پالایش روانی (کاتارسیس)  
میگفت . باین ترتیب که بیمار را بخواب مغناطیسی برده و با سئوالات زیاد او را وادار به  
ابراز خاطرات مورد نظر میکرد .

"برویر" در سال ۱۸۸۵ کتابی بنام "تبعایی در باره هیستری" با همکاری "فروید"  
منتشر کرد . در این کتاب شرح بیماری و معالجه دختر جوانی که مبتلا به هیستری بوده  
است ، با استفاده از روش پالایش روانی نوشته شده است .

"فروید" که هر دم در پی تکمیل مطالعات و تحقیقات خود بود ، مدتی بفرانسه رفت  
و با روش درمانی "شارکو" آشنا شد . مشاهده تأثیر تلقین در حالت هیپنوز ، در معالجه  
بیماران روانی ، سبب شد مدتی هم دنبالهرو "برنهایم" و مکتب نانیس گردد . ولی هیچ  
کدام از این روشها نتوانست او را قانع سازد . "فروید" بتدریج هیپنوتیسم را کنار گذاشت  
و اظهار داشت که اولاً بعضی بیماران در مقابل هیپنوتیسم مقاومت میورزند ، ثانیاً تلقینات  
پزشک در حین خواب مغناطیسی اثری پایدار ندارد .

باین ترتیب "فروید" که هیپنوتیسم و تلقین را مردود اعلام میکرد معتقد شد که برای  
آگاهی از علل ناخوشیهای بیمار و رفع آنها باید بجای خواب مصنوعی ، به آنالیز افکار ،  
خیالات و روئاهای او دست زد و برای اینکار به "روش تداعی آزاد" متوسل شد . منظور از  
تداعی یا همخوانی این است که هر اندیشه ، اندیشه و یا ایده دیگری را که وابسته به  
آن است بخاطر شخص آورد . منتهی در تداعی آزاد که در پسیکانالیز به آن عمل میشود  
بجای اینکه کلمه ای به بیمار بگوئیم و از او بخواهیم آنچه را که با شنیدن آن بیاد میآورد  
بگوید ، از ابتدا او را آزاد میگذاریم تا هر چه به ذهنش میآید ذکر کند . بعبارت دیگری  
"فروید" معتقد بود باید بیمار را در حال غیر خواب در شرایطی قرار داد تا وادار به  
اعتراف تمایلات وازده بشود . و معتقد بود که به این ترتیب بیمار امیال وازده را از ناخود  
آگاه به خود آگاه کشانده و با شناخت آنها درمان خواهد شد و اگر علمی ترکفته باشیم ،  
"فروید" بر اساس نظریه خود در مورد دوگونی (Ambivalence) عواطف و یا  
تضاد و تقابل نیروهای روانی (نیروهای انگیزنده و نیروهای بازدارنده) معتقد است که

برای انتقال امیال وازده از ناخود آگاهی به خود آگاهی باید مقاومت نیروهای بازدارند و بعبارت دیگر سانسور روانی را در هم شکست. توضیح اینکه سانسور روانی از اعمال "من" است؛ "من" بدستور "من برتر" دانشا میکوشد تا از ورود کامهای وازده و نسا خوشایند "او" - که مستقر در ناخود آگاه است - بداخل خود آگاه جلوگیری کند .

به پوش اصلی روانکاوی که تداعی آزاد است قبلا اشاره شد - منتهی "فروید" این روش را برای خود آگاه ساختن وازدگیهای بیمار و کشف علت مرض و بهبودی او هر چند لازم میدانند ولی کافی نمیشمارد و معتقد است هیچ معلوم نیست آنچه که بیمار در تداعی آزاد میگوید ، درست بوده و با آثار مرضی مرتبط باشد . لذا برای تکمیل کار خود از اصول "جبر روانی" که نتیجه تحقیقات یونگ (Jung) و شاگردانش است و نیز تفسیری مکانیسمهای روانی استفاده میکند . و لذا اظهار میکند روانکا و باید از شوخیها ، لغزش های سهوی و خوابهای بیمار استفاده کند و با تعبیر و تفسیر آنها به عامل موجد بیماری دست یابد . چه بنا باصول فوق الذکر ، کیفیات مزبور تظاهرات غیر مستقیم کامهای وازده و یا بزبان روانکاوی نتیجه انتقال جبری و غیر ارادی کامهای وازده تفسیر شکل یافته از ناخود آگاه به خود آگاه است .

تفاوت اشکال کیفیات مزبور از کامهای اولیه محلول - و متناسب با - مقاومت نیروهای بازدارنده از طریق مکانیسمهای روانی است (۱) . و بعبارت ساده تر: تغییر شکل اندیشه با شدت مقاومت نسبت مستقیم دارد . باین ترتیب بدیهی است اگر مقاومت نزدیک به صفر باشد کامهای مزبور بدون تغییر شکل به ضمیر خود آگاه راه پیدا میکنند ؛ (خوابهای ساده کودکان) و برعکس هر چه مقاومت بیشتر باشد ، کامها وایده ها از طریق مکانیسم های روانی بیشتر تغییر شکل مییابند تا بلکه بتوانند سانسور را در هم شکسته و خود را به عرصه خود آگاهی برسانند و روی این اصل تعبیر خوابها و تفسیر حالات دیگر بیمار برای یافتن ارتباط بین کیفیات مزبور و علت بیماری کار ساده ای نیست .

"فروید" روش تداعی خود را که مبتنی بر اصل "پیوستگی تصورات" و متکی بر روش عملی "تداعی آزاد" بود پسگانهالیز نامید که بعد ها روانشناسی عمق نیز خوانده شد . عقاید "فروید" در زمینه مکانیسم تشکیل نوروها و ریشه بیماریهای روانی را ، میتوان اینطور خلاصه کرد :

۱- امیال وازده منشا جنسی دارند ؛ امیالی هستند که بر اثر عدم تجلی شورغریزی

۱- "فروید" رویا را تجسم امیال سرکوفته و رانده شده (واژه) ای میدانند که بر اثر مکانیسمهای مختلفی از قبیل فشردهگی یا تراکم ، جابجاشدن ، تبدیلی به سمبلها و آرایش یافتن (دراماتیزاسیون) تغییر شکل مییابند .

جنسی - بواسطه تحمیلات اجتماعی و زمینه ارثی نامساعد روانی - زاده میشوند .  
۲- امیال زاده در دوران کودکی تشکیل میشوند ؛ چون تحولات اساسی جنسی در آغاز کودکی اتفاق میافتد لذا ریشه اختلالات روانی را باید در حوادث دوران کودکی شخص جستجو نمود .

۳- جایگاه امیال زاده ، ناخود آگاه است .

۴- ناخوشیهای روانی معلول تراکم و ازدگیها و یا بعبارت بهتر معلول تراکم انرژی امیال زاده در ناخود آگاه است .

" فروید " تحت تاثیر فیزیولوژی دینامیک و با استفاده از کشفیات فیزیک نظری در مورد انرژی، قوانین دینامیک را ماهرانه به روانشناسی تعمیم میدهد . روانشناسی دینامیک آن نوع روانشناسی است که تیادلات و تغییرات انرژی درون شخصیت را مورد مطالعه قرار میدهد . " فروید " معتقد است که عامل ایجاد سمپتومهای غیر طبیعی روانی نیروهای دینامیک ذهن انسان است . بعبارت دیگر کشمکش نیروهای متضاد است که سبب اختلالات روانی میشوند .

باین ترتیب افکار " فروید " که در ابتدا در حوزه روانپزشکی بود توسعه یافت و به صورت یک دستگاه روانشناسی درآمد - و دیری نگذشت که بوسیله خود او و پیروانش مسائل اجتماعی و فلسفی نیز تعمیم داده شد و فرویدیسم بوجود آمد .  
" فروید " و پیروانش با تعمیم مسأله جنسیت ، غریزه جنسی بشر را پایه تمدن ، فرهنگ و همه افکار انسانی و تغییرات اجتماعی دانسته و کوشیده اند مسائل مختلف جامعه شناسی و تاریخی را از این راه حل کنند !

## انتقاداتی از فرویدیسم

انتقاد از روانکاری و روانشناسی فرویدی و ذکر نظریات دانشمندان شوروی در این مورد - انتقاد از جامعه شناسی فرویدی ؛ نظریات فروید در مورد مذهب ، چگونگی پیدایش و تکامل تمدن و فرهنگ ، و آراء او در مورد عدم تساوی حقوق زن و مرد و دیگر مسائل اجتماعی -

### نتیجه کلی انتقاد

در این بخش فرویدیسم از نقطه نظرهای مختلف آن یعنی روانکاری ، روانشناسی و فلسفه و جامعه شناسی مورد بحث و انتقاد قرار میگیرد و سعی میشود جنبه های مثبت و بخصوص منفی آن آشکار گردد .

## روانشناسی و روانکاوی فرویدی

چنانکه قبلاً اشاره شد ، فروید قانون ثبات انرژی و تغییر و تبدیل حالات مختلف انرژی بهم راکه از قوانین مهم فیزیک تئوری است پروانشناسی میکند و آنرا به انرژی روانی شخص شمول میدهد و بدینوسیله دینامیسم ذهن انسان و حالات و مکانیسمهای مختلف روانی را بطرز جالب و جدیدی شرح میدهد . ولی متأسفانه سیستم روانشناسی او که در ظاهر منطقی مینماید مبتنی بر یک اسلوب منطقی مادی نیست زیرا چنانکه بعداً به تفصیل خواهیم دید تأثیر عوامل اصلی مؤثر در بنای شخصیت فرد را که کل شرایط محیط اجتماعی باشد در نظر نمیگیرد و فریزه جنسی و سیرلیپید و را تنها عامل اساسی در تغییر و تبدیلات روانی و تکامل رفتار شخص بشمار میآورد .

برای معالجه بیماران روانی نیز معتقد است فقط باید به پسیکانالیز متوسل شد و با این طریق نیروهای مزاحم را که منشا جنسی دارند و از دوره کودکی در ذهن کودک بوجود آمده اند از ناخود آگاه به خود آگاه او کشانده و وی را از بیماری رها کند . پایین ترتیب فروید یسم در تدایو بیماران :

اولاً - از هیپنوتیسم و تلقین و دیگر روشهای معمول در روانپزشکی که اغلب مؤثر است استفاده نمیکند .

ثانیاً - به اساس پاتو-فیزیولوژیک اختلالات نورو-پسیکیک توجهی ندارد .

روش و علاوه بر اینها روشی است بسیار طولانی ، پر خرج و استفاده از آن منحصر به طبقات ثروتمند است . در مورد اینکه پسیکانالیز فقط شعور بیمار بعلت بیماری - انتقال منشا بیماری از ناخود آگاهی به خود آگاهی را برای معالجه کافی میدانند باید گفت هر چند آگاهی بر هر علت لامحاله در رفع آن مؤثر است ولی تنها شرط رفع آن نمیتواند باشد . این نقطه ضعف روش علمی پسیکانالیز ، معلول اشتباه عظیم "فروید" در باره منشا و علل نوروهاست زیرا چنانچه اشاره شد او نوروها را ناشی از تحولات غیر-متعارف فریزه جنسی میداند و در نتیجه به عوامل مادی اقتصادی - اجتماعی محیط بر شخص که هر یک در شرایط زمانی - مکانی خاصی میتواند موجد عوارض روانی باشد توجه نمیکند .

مثلاً بدیهی است کارگری که بر اثر بیکاری ، فقر و گرسنگی زن و بچه به ناراحتیهای روحی دچار میشود ، اولاً عارضه روانی اش منشا جنسی نداشته - ثانیاً عارضه ایست مربوط بحال و گذشته نزدیک ، نه گذشته دور و کودکی .

ثالثاً - صرف اطلاع او از علت ناراحتی خویش - آنهم نه علت اصلی - نمیتواند سلامت و اعتدال روانی اش را بوی بازگرداند . در حالیکه ، بدیهی است رفع علت اصلی یعنی

پیدا کردن کار و درآمد کافی برای يك زندگی آرام بیش از هر چیز دراز بین بسریدن ناراحتی اش مشورت خواهد بود :

توجه کثرت بیماران روانی در آمریکا و عدم وجود نسبی آن در کشورهای سوسیالیستی، پسیکولوژیستهای و روانپزشکان مارکسیست با استفاده از ماتریالیسم دیالکتیک و نتایج علمی آزمایشات "پاولوف" و "بشتریو" در فیزیولوژی و پسیکولوژی ضربات شکننده<sup>۴</sup> به روانشناسی و روانکاوی "فروید" وارد کرده و جنبه های ایده آلی و غیر منطقی آنها را تشریح کرده اند .

آکادمیسین "پلاتونوف" پسیکیا ترست بزرگ شوروی در کتاب عظیم خود (۱) باین عقیده "فروید" که پایه تشکیل همه نوروها را غریزه جنسی و تحولات آن میدانند حمله کرده و مینویسد : "مشاهدات و تجربیات ما در سالیان زیاد با نتایج مثبت ثابت میکند که محتوی نوروهای اجباری معلول تحریکات مختلف ناشی از محیط خارج بوده و اصولا آن طور که "فروید" در نظریه سفسطه آمیز و مطلقا غیر قابل قبول ایده آلیستی خود اظهار میکند بهیچوجه صرفا معلول تحریکات بیولوژیک نیست."

سپس "پلاتونوف" برای اثبات گفتار خود ابزارواسیونهای از "آ. ماسکویچ" خودش و دیگر روانپزشکان بزرگ شوروی شرح میدهد و مدلل میسازد که نوروهای وسواسی-اجباری، فوبیها و وسعیتوهای سوماتیک يك نوروژنیک علیرغم عقیده فروید صرفا از غریزه جنسی سرچشمه نمیگیرند ، بلکه محصول تاثیر کل شرایط محیط زندگی شخصی در ذهن او میباشد . شرایطی که کیفیات جنسی یکی از آنها محسوب میشود .

در یکی از این ابزارواسیونها که توسط "آ. ماسکویچ" گرفته شده "کلیپتانای" (۱) يك زن جوان مورد بحث و آنالیز قرار میگیرد و با کمک اظهارات بیمار این نتیجه به دست میآید که عارضه مزبور محصول تغییر ناگهانی شرایط زندگی بیمار و برخورد او با يك رشته شرایط نا مساعد بود : است . لذا "پلاتونوف" اظهار میکند که این عارضه و نظایر آن را میتوان بقول "بشتریو" يك رفلکس شرطی پسیکو-پاتولوژیک دانست .

آکادمیسین "فدوتوف" یکی دیگر از دانشمندان بزرگ شوروی در مورد عدم السویت

---

۱- The Word as a Physiological and Therapeutic Factor کتاب جالب و جامعی است که در مورد رزمینروشناسی و روانپزشکی بر اساس فیزیولوژی و تعلیمات پارلوف و تاثیر تلنید در کیفیات جسمی و مغزی، شامل ابزارواسیونهای مستند همراه با مندیپها و شما ویرله زمه و بحث و تحلیل علمی خواندن آنرا بتمام خوانندگان علاقه مند توصیه میکنیم .

۲- Kleptomania - يك لغت یونانی به معنی "جنون زد" است، که بیماران روانی مبتلا به آن بتایل نندی به "عمل زدی دارند .

غریزه جنسی با کمک از ماتریالیسم تاریخی در مقاله ای در کتاب "مارکسیسم و سیکولوژی" (۱) مینویسد:

"مطالعه عاری از تعصب حقایق بطور قانع کننده ای مدلل میسازد که این غریزه جنسی نیست که واقعا همه تحریکات اخلاق و رفتار بشری را فراهم میسازد، بلکه برعکس، شخصیت انسان که بوجود آمده بوسیله شرایط تاریخی در یک قرارگاه اجتماعی است، اشکال تظاهرات غریزی را معین میکند."\*  
توجه بعلت افزایش روزافزون جنایتکاران، دزدان، گانگسترها، قاچاقچیان و بیماران روانی در جامعه آمریکا و عدم وجود این تیپ افراد در جوامع سوسیالیستی، صحت گفتار "فدوتوف" را مدلل میسازد. چه کسی میتواند منکرشود که تعداد بیشماری از کودکانیکه امروز در ناحیه "آپالاشا" در ایالات متحده آمریکا یعنی در ثروتمندترین کشور سرمایه داری جهان روزی يك وعده غذای بخور نمیر میخورند و از فرهنگ و دیگر مواهب اجتماعی ذره ای برخوردار نیستند. فردا به دسته جنایتکاران و گانگسترها نخواهند پیوست! (۲)\*

تأثیر شرایط اقتصادی-اجتماعی در شکل رفتار، اخلاق، شخصیت و بطور کلی در تعیین اشکال تظاهرات نیروهای غریزی شخص، غیر قابل انکار است. توجه خواننده بینه یافتن علل رواج لواط، سادیسم، پول دوستی، خشونت و درنده خوئی در ایالات متحد آمریکا نظر ما را تأیید خواهد کرد.

همین دانشمند در مقاله فوق اضافه میکند: "علیرغم موضوع رفلکسهای شرطی و آموزشهای "پاولوف"، پسیکانالیستها با اعتقاد به معالجه پروسسهای روحی بمشابه چیزی که مالا جدا از پروسسهای فیزیولوژیک در مغز، هنوز در تجاehl به پیشرفتهای علمی اصرار میورزند."\* سپس "فدوتوف" این جمله "فریود"، "در پسیکانالیز باید همه تئوریهای آناتومیک شیمیائی و فیزیولوژیک را بدور افکند" (۳) را مورد انتقاد شدید قرار داده و مینویسد: "پوزسیون پسیکانالیز، یعنی پوزسیون جدائی روان از مغز، طبعا يك نتیجه ناملائمی در عمل در بر دارد."

۱- Marxizm and Psychology کتابی است شامل نظریات تنی چند از فریود است، هاوروا نشنا مان آمریکا نیز يك مقاله از "فدوتوف".

۲- برای کسب اطلاع بیشتر در مورد شدت فنروپیکاری در آمریکا خوانندگان میتوانند بسه مجله "نیوزویک" شماره ثای فوریه ۱۹۶۵ و یا به خلاصه ای از ترجمه آن در شماره ۴۶ سال بیست و چهارم مجله خوانند نیهامرا بجه فرمایند.

۳- Freud: New Introductory Lectures on Psychoanalysis



ماتریالیسم دیالکتیک از طریق فلسفه، و تئوری رفلکسهای شرطی از طریق فیزیولوژی و پسیکولوژی ثابت میکنند که ذهن شخص انعکاسی از واقعیت وجود خارجی در مغسز است، ولی در تئوری پسیکانالیز نقش دنیای خارج در شکل بندی ذهن شخص بسیار محدود است. ذهن شخص اسیر غرایز کور است. پسیکانالیز به بخشی از ذهن نام ناخود آگاه میگذارد و معتقد است که این بخش از دنیای خارج جداست و با وجود ناخود آگاهی تأثیر قاطعی در رفتار و خود آگاهی بشری دارد (۱) باین ترتیب پسیکانالیز نقش اساسی و اصلی محیط خارج در تشکل ذهن بشری را انکار میکند و ماهیت اجتماعی بشر و اصلت جامعه را منکر میشود.

"انتزاع ایده آلیستی رفتار انسان از محیط اجتماعی، خاص تمام تعلیقات "فریود" است." : پلاتونوف

پسیکانالیز "فریود" که بر اساس پسیکولوژی او قرار دارد از آنجا که منشا "نوروزها را غریزه جنسی میدانند و زمان تشکیل آنها را دوره کودکی بشمار میآورد و از آنجا که جایگاه استقرار آنها را ناخود آگاه تصور میکند، در بررسی علل موجد نوروزها جز به غریزه جنسی و تحولات آن به چیز دیگری توجه ندارد. در محالجه بیماران روانی فقط بگذشته دور آنها توجه میکند، وضعیت حاضر آنها را از جهات مختلف مورد توجه قرار نمیدهد، و صرف آگاهی بیمار بعلت آنهم نه علت واقعی را برای محالجه او کافی میشارد (در این مورد بگفتار "قدوتوف" در کتاب "مارکسیسم و پسیکولوژی" توجه کنیم: "مطمئنا به ندرت میتوان فکر کرد که نوروزهای رشد یافته در یک کارگر بیکار که از حداقل زندگی برای خود و خانواده اش محروم است، یا نوروزهای مادری که بچه اش را از دست داده، و یا نوروزهای ... همه اساساً از علل یکسانی (تحولات غریزه جنسی) (۱) در گذشته دور ( دوره کودکی) (۲) سرچشمه گرفته باشند. ما معتقدیم که در عین عطف توجه به "آسیب" های پسیکولوژیک واقعی نه خیالی، توجه اصلی روانپزشک در محالجه نوروز-تیکها باید روی شرایط زندگی حاضر آنها و روی حالات قریب الوقوع آنها تمرکز یابد. به عبارت دیگر در جریان پسیکوتراپی پزشک باید تماس نزدیک تری با آنچه که بیمار رافی الحاقاشته میسازد داشته باشد."

(۱) و (۲) ... جملات داخل پرانتزها برای روشن ساختن بیشتر موضوع در ترجمه به متن اصلی افزوده شده است.

نقاط ضعف و نقاط روانکاوی سبب شده امروزه در بسیاری از کشورها پیوسته کشورهای سوسیالیستی تقریباً مشروک گردد. در دیگر ممالک نیز شهرت و اهمیت سابق خود را از دست داده است.

باید دانست این روش‌نگاری تنها مربوط به موارد فوق الذکر نیست و تئوری "فرود" در باره رشد و تکوین شخصیت را نیز امروز دیگر هیچ شخص منطقی قبول نمی‌کند. چنانکه در فصل چهارم کتاب حاضر خواهیم دید "فرود" چگونگی شخصیت و رفتار آینده شخص را ناشی از غریزه جنسی و نحوه لذت‌جویی او در زمان نوزادی میدانند و هر یک از حرکات بیولوژیک کودک مانند گاز گرفتن، مکیدن، تف کردن و غیره را عامل تعیین کننده شخصیت آینده او میدانند. مثلاً معتقد است کودکی که در کوچکی با دندانهایش گساز می‌گیرد، در آینده او فردی منتقد، وکیل دعاوی، سیاستمدار و یا مقاله نویس از کار در می‌آید و یا طفلکیکه عادت به تف کردن دارد در بزرگی دیگران را خوار شمرده و شخصی متکبر خواهد شد (۱).

## متاپسیکولوژی فرویدی

انکار "فرود" از نقطه نظر فلسفی بر اساس مخالفت شدید با متافیزیک و مذهب قرار دارد. و از این نظر، میتوان "فرود" را تا حدودی ماتریالیست دانست. ولی

۱- "فرود" و پیروان او بهمین روش تمام اعتقادات ایدئولوژیک را نیز محصول تحولات غریزه جنسی میدانند، چنانکه "ارنست جونز" فرود یست بزرگ و عده ای دیگر از پیروان "فرود" در باره اعتقاد افراد به ایدئولوژی کمونیسم نظریات بسیار مضحک و بیشرمانه ای اظهار کرده اند و از آن جمله اینکه: "فردی که در مرحله التذاذ از نشیمن، برسد در کودکی از عمل دفع قبضولات خواهد هراسید و در بزرگی از تصویر بی پولی و ناداری وحشت خواهد کرد و برای رفع این مخاطره احتمالی به کمونیسم خواهد گرائید. و پالاینکه فردیکه در مرحله التذاذ از اعضای خارجی جنسی وحشترده شود، در کودکی بیم آن خواهد داشت که عضو لذت بخشی جنسی را از گفایدهد و در بزرگی از آن ترسان خواهد بود که مبادا فرومانده و نیازمند گردد و بالنتیجه کمونیست خواهد شد." (۱)

جملات داخل گیومه از کتاب "فرود یسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان" اثر آقای دکتر امیر حسین آریان پور نقل شده است.

باید توجه داشت که تفکر ظاهراً ماتریالیستی " فروید " را با آنچه به افکار تعبدی ، جامد و متافیزیکی آلوده نیست ، نباید با ماتریالیسم دیالکتیک درخشان " مارکس - انگلس " و " لنین " مقایسه کرد . زیرا با اینکه " فروید " ماتریالیست هست و با اینکه حتی در توجیه سیستم پسیکولوژی خود تا حدودی از اصول منطق دیالکتیک کمک گرفته است ، با اینحال بسبب تأکید بیش از حد و اشتباه آمیز روی قضاای درونی و عوامل معنوی به عنوان عوامل اساسی مؤثر در چگونگی بنای شخصیت فرد ، و بسبب در نظر گرفتن خانواده بعنوان مهمترین عامل اساسی تعیین کننده افکار و رفتار شخص بدون در نظر گرفتن روابط خانواده با شرایط مادی محیط و همچنین با عدم توجه بعامل درجه اول و اساسی مؤثر در پایه گذاری افکار جامعه و فرد یعنی شکل بندی و نظام اقتصادی اجتماع ، به ایده آلیسم ممل میکند و ماتریالیسم خود را آلوده و ناقص میسازد .

برای شناختن دقیق طرز تفکر فلسفی و اجتماعی " فروید " باید به معروفترین کتاب او " آینده يك توهم " (۱) مراجعه کرد . دکتر رثوس مطالب و جملاتی از کتاب مسزور خوانندگان ما را راهنمایی خواهد کرد .

" فروید " در کتاب فوق در طی چند بخش مذاهب را بطور کلی مورد حملات شدیدی قرار داده و بعد از تشریح کیفیت ایجاد آنها از نظر روانشناسی بشرح مضمرات و مفسد افکار مذهبی پرداخته و بالاخره بی ارزشی و عدم لزوم آنها را در دنیای معاصر به ثبوت میرساند . مختصری از عناوینی که در خلال آنها مذهب مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است عبارتند از: عقاید دینی مواردی ذهنی و غیر عینی میباشد ، منشا تعبد در ایمان مذهبی ، دوری مذهب از شیوه تعقل ، مذهب عامل مبارزه با روشنفکری ، عقل براندازنده موهومات مذهبی - مذهب منع کننده شك و اندیشه ، توهمی بودن مسائل مذهبی ، نقش مذهب در سرکوبی غرایز ، مذهب ابزار دست استثمارگران و دولتها ، تغییر مداوم اصول و قوانین مذهبی موافق با مصالح و منافع قدرت مندان و صاحبان زر و زور ، و . . .

در فصل هشتم این کتاب " فروید " تکامل تمدن و از بین رفتن مذهب را تشریح کرده و ثابت میکند که اکنون در آستانه این مرحله تکاملی رسیده ایم . بعد تحت عنوان " مذهب محدود کننده نیروهای منطقی و عقلی در کودک " مضمرات روش تربیت مذهبی را

۱ - Freud: Die Zukunft einer Illusion

این کتاب پیش از پانزده سال پیش یوسپله آقای " محمود نوائی " تحت عنوان " آینده يك توهم " به فارسی ترجمه شده است . در ۱۳۴۰ نیز ترجمه دیگری از آن توسط آقای " هاشم رضی " بعمل آمده است . در این مقال به سبب عدم دسترسی به ترجمه اول ، از ترجمه دوم استفاده شده است .

بخوبی توضیح میدهد، در بخش نهم تحت تأثیر "مارکس" مینویسد: "مذهب چون مواد مخدره میباشد... و در آخرین بخش کتاب خود متذکر میشود که مذهب یک بیماری عمومی و اجتماعی بوده و در ردیف "نیروزهای" دوره کودکی قرار دارد... و بالاخره با اشاره به مذهب کتاب خود را اینطور به پایان میرساند: "... دانش و علم توهم نیست، توهم آن است که ما ارزش و نقش علم را نفی نمائیم— با امید آنکه گمان پسریم هر نوع شناختی را که دانش در حیطه ادراک و شناخت ما قرار نمیدهد در جاهایی دیگر خواهیم یافت."

ولی در همین کتاب "فروید" در توجیه پیدایش و تکامل تمدن مغلطه میکند و به سبب بی اطلاعی از ماتریالیسم دیالکتیک به تأثیر عوامل اقتصادی در شکل بندی تمدن و فرهنگ بشری و شخصیت انسانها توجه نمیکند. اولویت اساسی بودن عوامل مادی را منکر میشود و در نتیجه در ژرفای آیده آلیسم فلسفی سقوط میکند (۱)، چنانکه در بخش دوم کتاب "آینده یک توهم" مینویسد: "زیر بنای تمدن را محدودیت غرایز و ارضاء نشدن آمال و خواهشهای نفسانی استوار میسازد... و در جای دیگر در همان بخش "عوامل مادی، همچون ثروت و توزیع و منابع آنها و بالاخره امور اقتصادی نمیتوانند نه بعنوان عامل اصلی تمدن و تحولات و دیگر گونیهای آن تلقی گردند و نه حتی موردی بر جسته و نقشی بزرگ و درخور توجه را در این مسأله داشته باشند... و برای اثبات گفته خود با منطوق کودکان ای مینویسد: "... چون آن روح عسیان، طغیان و شورشی که در افراد در نتیجه محدودیت و نارضاضی غرایز و امیال اوچ میگیرد، عوامل ذکر شده (عوامل مادی) را همواره در معرض خطر و تهدید خود دارد— بدین معنی که افراد تشکیل دهنده گروه اجتماعی بر اثر خشم و اجباری که به آنان تحمیل میشود آن موارد مادی را نه بخواشیم و جوه مشخص کننده تمدن تلقی نمائیم پیوسته به اضمحلال و انهدام تهدید میکنند، بهمین جهت است که گفتیم موارد و عوامل اقتصادی نقش سازندگی تمدن را بعهده مند آرند، چون عواملی که بعنوان سازندگی از آنها یاد میشود، خود تحت شرایط بسیار آسان یا بی

(۱) خواننده باید بداند آنچه سبب میشود "فروید" را تا حدودی ماتریالیست بدانند مبارزه او با مذهب و متافیزیک و علاقه شدید وی به دانش و تحقیقات علمی است. نگارنده مبارزه او را با ادیان و مذاهب قابل ستایش میدانند ولی این به آن معنی نیست که با نظریات او در زمینه بوجود آمدن عقاید مذهبی موافق باشد، چه متأسفانه "فروید" افکار مذهبی، اوهام و خرافات و نیز تمام اعتقادات ایدئولوژیک دیگر را— که محصول شرایط اقتصادی— اجتماعی خاص هر دوره است، صرفاً ناشی از تحولات غریزه جنسی و سایر "لیبیدو" میدانند.]

مبدل به عوامل مخرب و نابود کننده میشوند (۱) و باز در جای دیگری در همان بخش مینویسد: "مشاهده نمودیم که عوامل مادی و اقتصادی خود پدید شده و موجودیت یافته از اصل عوامل معنوی میباشند" (۲)

ولی جالب اینکه خود "فرزید" در همان بخش تحت عنوان "نقش طبقات اجتماعی در تمدن" مینویسد: "طبقات محروم با مشاهده بیعدالتیها و فشار روزافزون، ظلم، تکاپو میکنند تا خود را از زیر بار توانفرسای استثمار آزاد کنند. چون هرگاه در شرایط دشوار و خفقان آوری که برای طبقات محروم از سوی طبقات ممتاز فراهم میآید، امیال و غرایزشان هر چه بیشتر سرکوفته شود بدبینی و خشم و نفرتشان به تمدن و مظاهر آن افزوده میشود و همواره در این نوع جوامع طفغیانها و انقلابهای خطرناکی بوقوع میپیوندد". پس "فرزید" در جایی اظهار میکند که انقلاب و دگرگونی جامعه ناشی از سرکوفتنی امیال و غرایز طبقه محروم و خشم آنهاست و از طرفی خود تأکید میکند که منشأ این خشمها و این سرکوفتنیها که منجر به انقلاب میشود، ظلم، بیعدالتی و استثمار یعنی عواملی است که ریشه مادی و اقتصادی دارد. باین ترتیب "فرزید" در لابلای جملات متناقض خود بطور ناخود آگاه اعتراف میکند که منشأ تغییر حالات روانی عوامل مادیست. امروزه هیچ کودک دیستانی نیست که نداند کارگران کشورهای سرمایه داری که بر علیه کارفرمایان و یا در کادر وسیعتری علیه حکومت قیام میکنند، بخاطر زشتی و یا زیبایی قیافه کارفرما و یا عواملی نظیر آن نیست، بلکه قیام آنها صرفا بخاطر افزایش دستمزد، زندگی بهتر، در دست گرفتن حکومت و رسیدن به تمام حقوق خویش و بقول خود "فرزید" رهائی از زیر بار توانفرسای استثمار میباشند. و اینها همه قضایائی است که اساس مادی و اقتصادی دارد. باین ترتیب ذکر جملات متناقض و یا جمله ای چون "امور اقتصادی

۱- بعد از یاد کردن جمله دیگری از "فرزید" خواهیم دید که او به تاثیر عوامل مادی و اقتصادی در تغییر حالات روانی را ندیکشن افراد به دورتها و انقلابات اجتماعی اعتراف میکنند. خبیبی در نمانده از جمله فوق برمیآید. چون معتقد است این انقلابات سبب برانداختن و انحلال تمدن نمیشود نباید عوامل اقتصادی را عامل سازنده و پیشبرنده تمدن دانست. حال آنکه او ترجمه نمیشد انقلاب اجتماعی سبب رشد و تامل امیراتمدادی و بالنتیجه رشد و پیشرفت تمدن میشود زیرا به نظم دهنده مردم میریزد تمدن و رو بنای اجتماعی نو را ملتی را بنا میکند. چه کسی میتواند منقرض نمود انقلاب برپا رازی فرانسه و انقلاب سوسیالیستی شوروی و یاد بزرگوارها سبب توسعه درجه پیشرفت تمدن در این دنیاهای شده است.

۲- ناایت اجتماعی را دیده آلیستی افارسو میولوزیت "فرزید" را از همین چند جمله میتوان دریافت ایند است که سابقه به افکار مادی و بویژه اصول مادییت تحولی اعتقاد دارند، بیپوده در دقت افکار "فرزید" - بریزه افکار فلسفی و اجتماعی او - ننویسد و متاپسینرلوزی را به دامن آید ترلوزیست شای دهنه برست و عوامل فریب را نذارند.

نمی‌توانند نه بعنوان عامل اصلی تمدن و تحولات و دگرگونیهای آن تلقی گردند و نه حتی مورد برجسته و نقشی بزرگ و درخور توجه در این مسأله داشته باشند \* - نشانه سرسری نویسی نویسنده ، عدم تفکر کافی ، و بی خبری و عدم اطلاع و از پایه اقتصادی تحولات اجتماعی و ماتریالیسم تاریخی میباشد \* این چنین است آن گرداب ایده آلیسم فلسفی که " فروید " تا سر در میان آن غوطه میخورد \* ایده آلیسمی که بعضی آرا \* ماتریا - لیسم او را نیز کم ارزش میسازد \*

باین ترتیب " فروید " تأثیر عوامل اقتصادی - اجتماعی را در بنای شخصیت فرد و نقش اساسی آنرا در پیدایش و تکامل تمدن انکار میکند و چنانکه در متن کتاب حاضر خواهید دید سیر لیبید و ( نیروی محرک جنسی ) را عامل پدید آورنده چگونگی اساس شخصیت میداند و معتقد است که عامل تعیین کننده کیفیت رفتار و تفکر بشر ، غرایز یا شورهای فطری ناخود آگاه است که در رأس آنها غریزه جنسی قرار دارد \*

" فروید " پیدایش و تکامل تمدن ، همه مظاهر آن و ظهور مقررات اجتماعی را - که معلول سیر و تکامل اقتصادی و به قول ناز است - در " اون عده " ادیب " میداند \* اینطور توضیح میدهد در گذر شده سخت گیری و ستم پدران به پسران سبب طغیان عده " ادیب " ( احساس دینی نسبت به پدر و آرزوی تملک مادر ) در آنها شده و دست به نعل پدر میزنند \* بعد از مرگ پدر عاطفه نفرت آنها آرام میگردد ولی برهائی اصل دوگونگی عواطف ، عاطفه محبت بروز میزند و پسران احساس برهائی کرده و برای مجازات نغمه خویش مادران و خواهران خود را بر خویشتن حرام می شمارند - ( منتها پسر براری نژاد ادبای اجتماعی !! ) - و امیال خود را در این مورد وا میزنند ، و در نتیجه - تصهید این نامهای رازده است نه هنر ، ادبیات ، دین و مذاهب و دیگر مظاهر تمدن بوجود آمده و می آید !!

تازه بفرض قبول قسمت دوم قضیه فوق ، مطالعه ، مشاهده ، و تجربه ثابت میکند همه افراد در سیر لیبید و گرفتار عقده " ادیب " نمیشوند \* این موضوع فقط در جوامعی که پدر خانواده دیکتاتوری شدید داشته باشد ، یعنی در شرایط اقتصادی اجتماعی خاص ممکن است اتفاق بیافتد \* و در هر حال عامل اساسی شرایط اقتصادی اجتماعی است \* برای اثبات بطلان نظریات " فروید " در مورد بسیاری از مسائل اجتماعی یکی دیگر از نظریات او را مورد بحث قرار میدهم \* " فروید " که سعی میکند تمام مسائل اجتماعی را بر اساس سپیکانالیز توجیه کند ، علت زیر دست بودن زنان را در جوامع فئودالی - بورژوازی

و یا عدم تساوی کامل و واقعی حقوق ایشان با مردان را در معالک سرمایه داری در قضا-  
 یای جنسی میجوید و احتجاج میکند که زنان بدلیل اختلافات آناتومیکی که از نظر جنسی  
 با مردان دارند احساس اختگی میکنند و فکر میکنند غلط است که معتقد باشند هر دو  
 جنس در مقام اجتماعی و ارزشها هم معادل باشند (۱). بنظر نگارنده این طرز استدلال  
 غلط، معلول عدم توجه به جبر اقتصادی در تاریخ تکامل بشریست. در قبل اشاره شد که  
 در هر دوره طرز تفکر بشر در زمینه ادبیات، هنر، آداب، مذهب، سیاست و غیره یعنی رویا  
 متناسب با - و ناشی از- نظام اقتصادی یعنی زیربنای آن دوره میباشد. مطالعه  
 جریانات تاریخی و مشاهدات عینی در زمان حال بما ثابت میکند که اعتقاداتی مثل اعتقاد  
 به عدم تساوی حقوق زن و مرد، تبعیضات نژادی، اختلاف طبقاتی و نظایر اینها خاص  
 حکومتهای فئودالی بورژوازی و سرمایه داریست. برای اثبات کلام بتاریخ و جامعه شناسی  
 متوسل میشویم. تحقیقات "مورگان" و "انگلس" نشان میدهد در دوره ایکه مالکیت دسته  
 جمعی - نه خصوصی- تولید در کار بوده یعنی در کمتهای ابتدائی بسبب تعلق تمام  
 زنان بشمام مردان رابطه پدر و فرزند وجود نداشته و کودکان به نسبت مادری مشخص  
 میشدند. در این دوره زن و مرد با هم کار میکردند و جامعه مادر سالاری بوده است.  
 یعنی قدرت زن در خانواده بیشتر از مرد بوده است. چنانکه زنها در یک خانواده عمومی  
 ثابت بودند ولی ممکن بود مردی را از یک خانواده عمومی بیرون کنند و مجبور شود بخانواد  
 عمومی دیگر برود.  
 ولی هیچوقت، هیچ چیز یکسان نمینماید. تکامل ابزار تولید، تخییر وضع اقتصادی و  
 مناسبات تولیدی بین افراد، دیگر احتیاج به زندگی گله ای را ایجاد نمیکند. زندگی گله ای

(۱) بعضی روانکاوان از "فروید" جلوتر رفته و تا حد مسخره ای در این باره افراط  
 کرده اند، چنانکه خانم "ملانی کلاین" که از پدائالیستها و پسیکانالیستهاست معروفست  
 معتقد است خصوصیات روانی انسان معلول تحولات روانی و سیر جنسی در سه ماه اول  
 زندگی است. (۱)

(1) Freud: Letters, Vol 15, PP. 196- 197

نقل قول غیر مستقیم از مقاله "فدوتوف" در "مارکسیسم و پسیکولوژی".  
 (۲) "فروید" هنرها را که زائیده مبارزه دائمی انسان و طبیعت بوده و در جریان  
 کار بوجود آمده است ناشی از عقده های جنسی میداند. برای اجتناب از درازی کلام،  
 بحثی در این مورد نمیکیم ولی علاقه مندان میتوانند به مقالات جالب و مستدلی که آقای دکتر  
 "امیر حسین آریان پور" در این مورد در مجله "سخن" (دوره دوازدهم - سال ۱۳۴۰)  
 نوشته اند، مراجعه کنند.

و جمعی بتدریج باشکال کوچکتر و بالاخره بشکل خانواده میگرد و همگام با این تغییرات موقعیت زن نیز تغییر میکند و با شروع تمدن و دوره بردگی، زن بتدریج بشکل آلت تولید بچه و حافظ اموال مرد در میآید.

دکتر "تقی ارانی" دیالکتیسیست بزرگ در مقاله "بشر از نظر مادی" (۱) در این مورد مینویسد:

"... در دوره های وحشیگری و نیم وحشیگری اقتدار و اهمیت زن بیشتر بوده، به همین جهت عده ای خدایان و ربه النوع های زن وجود داشته است." و باز در جای دیگر در همان مقاله: "... اهمیت حقیقی زن در دوره مزبور بر مراتب پیش از احترامات ظاهری "خانم" های عروسک مآب دوره تمدن است. با شروع مهنوگامی و دوره تمدن، تسلط مرد بر زن نیز شروع میشود. در این دوره پهلوانان (مرد) اهمیت درجه اول دارند. پیدا شدن غلامان در طرز تولید اجتماعی، عامل مهمی در این اوضاع قرون قدیم بوده است. پس همانطور که اسارت زنان و عدم تساوی حقوق ایشان با مردان یک کیفیت ازلی نبوده، کیفیت ابدی ای هم نخواهد بود. این قضیه یک جریان گذران تاریخی در اجتماعات بشری است.

مشاهده وضع زنان در کشورهای سوسیالیستی در عصر حاضر نیز بطلان این عقیده "فروید" را بطور قاطعی اعلام میکنند. چطور شد که احساس خشکی، احساس پست تر بودن از مرد و بالاخره زیر دست بودن زنان در این کشورها از بین رفته است؟ جوابش واضح است: تغییر نظام اقتصادی - اجتماعی. (تغییر مناسبات تولیدی، حذف استثمار فرد از فرد، برقراری سوسیالیسم و کار همگانی) ... که در نتیجه زن از نظر اقتصادی متکی به شوهر نبوده و بالطبع دارای حقوق کاملاً مساوی با اوست.

پس علیرغم تصورات ایده آلیستی "فروید" زیر دست بودن زنان قضیه ای همیشگی نیست و علت آن جریانات مترتب بر حالات روحی ناشی از آلت برجسته تناسلی نرینه نمیشد، بلکه معلول ساختمان اقتصادی - اجتماعی کشورهاست و عملاً با از بین رفتن آن حکومتها نیز از بین خواهد رفت.

(۱) علاقه مندان میتوانند برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به مقاله مزبور و یا

بهبتر به کتاب بسیار پر ارزش و جامع

F. Engels: The Origin of the Family, private-property and the State.

"منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" اثر "فردریک انگلس" مراجعه کنند.



در جوامع سوسیالیستی دیگر این جمله "فرود" که "زنها معرف مصالح خانواده و زندگی جنسی هستند و ایجاد تمدن رفته رفته شغل مردها شده است" <sup>۱۰۰</sup> بهیچ وجه مصداق ندارد و زنان نیز هم پایه مردان در رشد اجتماع و تمدن مؤثرند.

بهر حال "فرود" دانشمندی بود که در عصر خود انقلاب فکری عظیمی در زمینه روانپزشکی و روانشناسی بها کرد. نظریات، در مورد تمام آرا<sup>۱۰۱</sup> او یکسان نیست. ارزش وی بخاطر میل به تحقیق و مطالعه، تجدد خواهی و نوآوری او، بخاطر ابداع متد پسیکانالیز و مخالفت وی با مذهب و خرافات است و گرنه سیستم روانشناسی او ارزش زیادی ندارد. به طور کلی امروزه نظریات او آن اهمیت سابق خود را از دست داده و بیشتر در کشورهای سرمایه داری بویژه آمریکا رواج دارد.

نظریات او در مورد مسائل اجتماعی چنانچه قبلا اشاره شد بکلی ایده آلیستی، ارتجاعی و غلط است. تعمیم دادن مسأله جنسیت به قنونهای اجتماعی، و نیروی جنسی را نیروی محرکه تاریخ دانستن، خیانت به طبقات انقلابی و کارگری، خیانت به جامعه شناسی و فلسفه تاریخ محسوب میشود.

جامعه شناسی فریدی یکی از انواع سلاحهای زنگ زده ای است که توسط ایدئولوژیست های بورژوازی فاسد کشورهای سرمایه داری بر ضد ما تریا لیسم تاریخی و دیالکتیک، ایدئولوژی طبقه انقلابی پرولتاریا، بکار میرود.

در خاتمه امید است طرفداران "فرود" انتقادات منطقی را بپذیرند و بقول "پوپر" هر انتقادی را انعکاس محرومیتهای ناقد نه انگارند.

۱۰۰ - تیزابی

---

Freud: Civilization and its Discontents (1)

نقل از کتاب "فرودیسیم با اشاراتی به ادبیات و عرفان" اثر آقای دکتر امیر حسین آریان پور.

## علل اساسی شکست جریان سیاهگل

در اواسط بهمن ماه سال ۴۹، گروهی از روشنفکران طرفدار عملیات "چریکی" که بقول خود ماهها به بررسی استراتژیکی مناطق شمال کشور و تدارک نظامی و غیره پرداخته بودند با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهگل، "مبارزه مسلحانه" خود را آغاز کردند. این مبارزه دیری نپایید و دو سه هفته بعد در اوائل اسفند ماه، پس از چند برخورد با کشته شدن دو نفر از مبارزان و دستگیری بقیه پایان یافت و بدینال آن ۱۱ نفر از مبارزان "چریک" که در محل و یا در تهران بازداشت شده بودند در اوائل سال ۵۰ اعدام شدند.

شکست جریان سیاهگل تنها شکست مبارزینی که در راه آن شهید شدند نبود، این شکست در واقع آغاز شکستهای علی بیای آن کسانی بود که با نظرات غیر اصولی و ضد حزبی خود میکوشیدند و هنوز هم میکوشند تا بجای سوق دادن جوانان پر شور و فداکار ما بسوی مبارزه اصولی، به سمت مشی مبارزاتی کارگری، آنها را در سرانحیب انجام گسیخته ترین عملیات ماجراجویانه، خرده بورژوازیستانه و ضد کارگری، بغلتانند. طرفداران تروریسم و ماجراجوشی که قبلا خوابها، طلای میدیدند برای توجیه شکست مزبور اعلامیه هائی انتشار دادند. عمده تلاش آنها این بوده و هست که شکست واقعیه سیاهگل را يك شکست تاکتیکی و تصادفی جلوه دهند.

در اعلامیه ای از "چریکهای فدائی خلق" تحت عنوان "علل شکست جنبش سیاهگل" که تاریخ نگارش آن خرداد ماه ۱۳۵۱ قید شده است چنین میخوانیم:

"بنظر میرسد دو عامل یکی عدم توجه به تحرك لازم و دیگری عدم رعایت بی اطمینانی مطلق موجب شکست شد."

"رفقای کوه تصور نمیکنند که دشمن تا این حد حساسیت نشان دهد و تا این حد برای سرکوب يك هسته چریکی نیرو بسیج کند."

"با این ترتیب، میتوان نتیجه گرفت که شکست هسته چریکی يك تصادف بود."

(تکیه روی کلمات از ماست)

پیش از آنکه به ذکر نتیجه گیری دیگر نوشته فوق به پردازیم تذکر يك نکته بسیار ضروری

است و آن اینکه "چریکها" یکی از غلظ شکست رفقای خود را عدم رعایت اصل " بسی اطمینانی مطلق" ذکر کرده اند. آنها با تکیه روی این امر دست خود را کاملا رو کرده و تلویحا به غیر خلقی بودن مشی خود اذعان کرده اند. آنها باید بدانند که درست برعکس، حتی در مساعدترین شرایط اجتماعی برای مبارزه چریکی هم، بدون کمک اهالی، بدون وجود پیوند عمیق بین اهالی و چریک و بدون وجود اعتماد و اطمینان آنها نسبت به همدیگر ( و نه بسی اطمینانی مطلق آنها نسبت به یکدیگر) هیچ کاری از پیش نمی رود. حال اگر در شرایط فعلی ما این یا آن روستائی " چریکهای" ما را گرفته و کت بسته تحویل ژاندارمها میدهند، این بیهیچوجه گناه روستائیان نا آگاه نبوده، بلکه گناه خود آن "چریکها" می است که بجای مطالعه دقیق شرایط عینی و ذهنی انقلاب در میهن خود، به بررسی باصطلاح "استراتژیکی" کوه و جنگل میپردازند. اعلامیه بسی یکمک شیوه ایده آلیستی، " اگر چنین نمیشد، چنان میشد" به نتیجه گیری پرداخته و مینویسد:

" اگر این " اشتباهات" از ناحیه افراد " هسته چریکی" صورت نمیگرفت، شکست پیش نیامد و " چریک میتوانست جا پای خود را محکم کند، نیروی آتش خود را افزایش دهد و قابلیت های خود را بالا برد" و آن وقت گویا جریان " چریکی" رشد پیدا میکرد و آتش مبارزه مسلحانه جنگ توده ای سراسر روستاهای ایران را در خود میگرفت، سراسر روستا شکست خورد و اینکه چرانتوانست به سخن دیگر، اینکه چرا " هسته چریکی" در روستا شکست خورد و اینکه چرانتوانست گسترش یافته و سراسر ایران را فرا گیرد و همه و همه گویا صرفا " معلول اشتباهات" شخصی مبارزان سیاهکل است و تقصیر " عدم توجه به تحرك لازم" از طرف آنها و نیز "عدم رعایت بسی اطمینانی مطلق" آنها به مردم محلی است، البته " حساسیت" دشمن را هم نباید فراموش کرد. و از قرار معلوم، شرایط اجتماعی - اقتصادی جامعه ما اصلا و ابدا تاثیری در این قضیه نداشته است.

هر آینه کسی ولواندگی هم با قواعد ماتریالیسم تاریخی و درک مادی تاریخ آشنا باشد بی درنگ به بطلان این استدلالات و نتیجه گیری های حاصل از آن پی خواهد برد. تحلیل ها و استنتاجات اعلامیه فوق الذکر هم غیر رفیقانه و هم ایدئالیستی است. غیر رفیقانه است زیرا که " چریکها" همه کاسه کوزه ها را سر رفقای شهید خود میشتند و برای حفظ آبروی بریاد رفته نظرات و مشی نادرست خود از رفقای شهیدشان مسایه میگذارند. حال آنکه هر گاه کسی شرح وقایع سیاهکل را حتی فقط از بلندگوهای رژیم هم شنیده باشد میدانند که مبارزان سیاهکل بسیار فداکارانه جنگیدند و تحرك لازم" را هم

داشته اند. در مورد تماس با مردم محلی و اطمینان کردن به آنها نیز که عواقب وخیمی  
برایشان ببار آورد بی تردید چاره ای نداشتند. زیرا صرفنظر از اینکه تیز بینی  
اطمینانی مطلق نسبت به اهالی محلی از نقطه نظر تئوری اساساً ضد خلقی و ارتجاعی  
است، از نقطه نظر عملی نیز غیر قابل اجرا و صد درصد تخیلی است.

و اما ایده آلیستی است باین دلیل که نویسنده اعلامیه درست بشیوه مورخان  
ایده آلیست قرون گذشته به تحلیل قنایا پرداخته است. این مورخان در تحلیل  
رویدادهای تاریخی، بجای آنکه علل مادی یعنی شرایط اقتصادی - اجتماعی را مورد  
و علت اساسی بروز این رویدادها و عامل تعیین کننده روند تکاملی آنها بدانند،  
سجایا و خصوصیات اخلاقی این یا آن شخص یا اشخاص برجسته و فلان یا بهمان  
پدیده جوی و جغرافیایی را عامل تعیین کننده سیر وقایع مینداشتند. این مورخان  
ساده لوحانه تصور میکردند که هرگاه مثلاً فلان سردار نظامی در فلان جنگ "تحرك  
بیشتر" نشان میداد و یا دشمن "حساسیت" و شدت عمل کمتری بکار میرد و یا  
مثلاً "ریزش" شدیدی باران آریه های جنگی او را از حرکت باز نمیداشت، شکست پیش  
نیامد و در نتیجه تاریخ آن کشور مسیر دیگری را می پیمود و شرایط اجتماعی دیگری  
پدید میامد. "چریکهای فدائی خلق" نیز درست همینطور به تحلیل جریان سیاهل  
میردازند. آنها از علل اساسی و همانا تنها علل اساسی شکست جریان سیاهل یعنی  
از عدم تطابق شرایط روستای ایران با شرایط ضروری برای جنگ چریکی و مهمتر از آن  
فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب در ایران سخنی هم بمیان نمیآورند و علل شکست  
سیاهل را نه در ارتباط با عمده ترین شرایط اجتماعی میهن ما، بلکه صرفاً در محدود  
خصوصیات رزمی و پسیکولوژی افراد مبارز جستجو میکنند!

آیا "چریکها" واقعاً خود باین لاطائلات باور دارند؟ آیا هر اس از اعتراف پسته  
اشتباهات گذشته و نفرت از انتقاد از خود که خصلت روشنفکران خرد و بورژواست و آنها را  
و ادار نمیکند تا برای دفاع از اعمال خود هر مزخرفی را بجای تحلیل اجتماعی به خورد  
خواننده بدهند؟ اگر چنین باشد، در این صورت این شیوه ایست ناپسند، عوامفریانه  
و اپورتونیستی. ولی این امکان نیز وجود دارد که آنها صادق بوده و به گفتار خود  
مؤمن باشند. در این صورت شرم آور است که کسانی که مدام صحبت از انقلاب میکنند و  
خود را پیشاهنگ واقعی انقلاب ایران و رهبر آن میدانند و حتی حزب طبقه کارگر  
کشور خود را قبول نداشته و تمام وظائف و اختیارات آنها هم خود سرانه بخود اختصاص  
میدهند، این چنین دچار کم سوادى ایدئولوژیکی و سیاسی باشند.

حال ما میکوشیم علل اساسی این شکست را بطور کوتاه و نه بشیوه ایده آلیستی  
ترویجست، بلکه بشیوه ماتریالیستهای مارکسیست لنینیست تشریح کنیم.

نخست توجه خوانندگان را باین نکته جلب میکنیم که شکل وابستگی ایران با امپریالیسم و شکل بندی اقتصادی آن بهیچوجه با شرایط ضروری برای جنگ چریکی در روستا که نیمه مستعمره نیمه فئودال بودن کشور است تطابق ندارد.

وابستگی اقتصادی سیاسی کنونی ایران با امپریالیسم بشکل استعمار و نیمه استعمار کهن نیست. استعمار یا نیمه استعمار کلاسیک اساساً از طریق تهاجم و اشغال نظامی و دست کم تهدید و فشار نظامی، صورت میگرفت و با نقض علنی و آشکار استقلال سیاسی کشور، استعمار زده همراه بود، مثل مناسبات استعماری یا نیمه استعماری انگلیس با ایران مثلاً در ایام جنگ جهانی اول و سالهای بعد از آن. بدیهی است که در چنین شرایطی، استعمار امپریالیستی از نظر هیچیک از اقشار مردم و حتی گاه عقب مانده ترین آنها نیز پنهان نمیآید و لذا شاید چندان دشوار نبود که همه زحمتکشان و همه نیروهای ملی و حتی نا آگاهترین روستائیان را علیه این استعمارگران آشکاره مبارزه کنند و چنین بود عده ترین علت جنبشهای ملی و دمکراتیک کیلان، آذربایجان، خراسان در همان سالها. ولی اکنون سالهای سال است که سیستم استعماری کهن امپریالیسم در مجموع درهم شکسته و امپریالیستها بشیوه های نو استعماری دست یازیده اند. در اینجا دیگر از نقض علنی و رسمی استقلال ملی کشور استعمار زده و اشغال یا تهدید نظامی آن خبری نیست. استعمار، نو استعماریست استوار شده با رعایت ظاهری استقلال و حاکمیت سیاسی کشور استعمار زده که از طریق ساختن و یاختن با دولت کشور وابسته و با دلالتی بورژوازی بزرگ آن، کنترل غیر مستقیم اقتصاد و سیاست کشور وابسته را در دست میگیرد. این استعمار که از نظر بخشی از مردم شهرها (بعلت آگاهی اجتماعی و فرهنگی بالاتر) شناخته شده است از نظر اکثریت قاطع میلیونها روستائی استعماری است. شناخته و ناپیدا. در چنین شرایطی، تصور اینکه روستائیان یعنی نا آگاهترین توده های مردم میهن ما صرفاً با شنیدن خبر زد و خورد مشت و روشنفکر با ژاندارمها به عده ترین تضاد جامعه خود (تضاد بین خلق و امپریالیسم) پی برده و به مبارزه مسلحانه ضد امپریالیستی دست بزنند تصوری است صد در صد خیال بافانه و باطل.

از طرف دیگر، خود "چریکهای فدائی خلق" که جریان سیاهکل را راه انداخته اند اکنون مدتهاست که قبول دارند که ایران دیگر دشوری نیمه فئودال نیست. در نوشته "شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی" منتشره توسط "چریکها" در اوائل سال ۵۱ نویسنده پس از انتقاد به مائویستهای "سازمان انقلابی" بخاطر انکار "تغییر و تحولات اخیر" چنین مینویسد:

" نمیتوان گفت که تغیری روی نداده، فئودالیسم اساساً از میان رفته

است و الخ... ( تکیه روی کلمات از ماست )

باین ترتیب، " چریکها " به رشد بورژوازی در روستا و به تجزیه و قشرندی رعایای سابق و از هم پاشیدگی یکپارچه گی آنان و تبدیل آنان به خرده مالک جزء و یا کارگر کشاورزی اعتراف میکنند ولی با اینحال باز از جنگ چریکی در روستا دم میزنند یعنی جنگی که مضمون اساسی آن علاوه بر ضد امپریالیستی بودن، ضد فئودالی بودن آنست و مستلزم وجود روستای نیمه فئودالی و رعایای یکپارچه بوده و عده ترین وسیع کننده ترین شعار آن علاوه بر کسب استقلال ملی و طرد امپریالیسم ( البته امپریالیسمی که دهقانان از آن خبر داشته و آنرا شناخته باشند ) عبارت از تقسیم و اصلاح ارضی است.

اگر مائوئیستهای " سازمان انقلابی " از جنگ چریکی در روستا و محاصره شهرها توسط روستاها، و از این قبیل حرفها جانبداری میکنند لاقلاً از این جهت است که آنها تحت تاثیر یک رشته عوامل و از جمله تبلیغات و تلقینات رهبری مائوئی چین و مراوداتی که سالهاست با رهبری چین دارند، هنوز ایران را کشوری نیمه مستعمره نیمه فئودال و مناسب برای برآه انداختن جنگ توده ای میدانند! این البته یک اشتباه لسی است. حال آنکه " چریکها " علیرغم قبول شکل نو استعماری وابستگی ایران با امپریالیسم و اعتراف آشکار به " از میان رفتن فئودالیسم " و رشد مناسبات تولیدی بورژوازی در روستا و غیره و غیره باز از راه انداختن جنگ چریکی در روستا صحبت میکنند و خوابهای طلایی برای آن می بینند. با اعتقاد ما این دیگر نمیک اشتباه لسی، بلکه حماقت محض است.

از طرف دیگر، در شرایط کشور ما که دیگر از نیمه استعمار کلاسیک و مناسبات نیمه فئودالی کهن خبری نیست، در شرایطی که بخش عمده روستائیان ما را صاحبان قطعه زمینهای کوچک تشکیل میدهند و نه رعایای فئودالی و نه حتی پرولتاریا، و در شرایطی که کمیت پرولتاریای روستا به پرولتاریای شهر به نسبت ۱ به ۱۲ است ( تازه صرف نظر از پرولتاریای شهری که در روستاها پراکنده است )، آری در چنین شرایطی، تکیه اساسی روی روستای ایران برای مبارزه انقلابی چیزی نیست جز اولویت قائل شدن برای خرده بورژوازی نسبت به پرولتاریا و نشانه با رزی است پرولتاریای خرده بورژوازی و ضد پرولتاری.

گرچه همانطور که دیدیم شکل پندی اجتماعی - اقتصادی جامعه ما از یکطرف و شکل وابستگی آن با امپریالیسم از طرف دیگر، بهیچوجه با شرایط عینی ضرور برای جنگ چریکی در روستا تطبیق نمیکند ولی کاملاً اشتباه است اگر تصور شود که ما این عدم تطابق را به عنوان تنها علت شکست جریان سیاهنل میشناسیم. مطالعه دقیق شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران و همچنین توجه به احکام مارکسیسم - لنینیسم در باره عامترین و عده - ترین شرایط ضرور برای رویداد و پیروزی انقلاب اجتماعی، دیگر دلائل شکست واقعیه

سیاهکل و هرگونه اقدامات مشابه آنرا با عرضه میکند. این دلایل عبارتند از: فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب در جامعه ما.

در شرایط حاضر، شرایط عینی میهن ما یعنی شرایط اقتصادی - اجتماعی آنکه مستقل از اراده و خواست نیروهای انقلابی عمل میکند، در وضع انقلابی قرار ندارد. وضع انقلابی، وضعیتی است معلول آنچنان بحران عمومی و عمیق اقتصادی و سیاسی که از یکطرف ادامه حکومت را برای طبقه حاکم غیر ممکن میسازد و از طرف دیگر، وسیعترین توده های کارگران و دیگر زحمتکشان را که دیگر نمیتوانند و نمیخواهند وضع موجود را تحمل کنند به مبارزه سیاسی میکشاند. لنین معتقد است که بدون وجود یک بحران عمیق اقتصادی - سیاسی و بدون پیدایش وضع انقلابی، انقلاب اجتماعی روی نخواهد داد. شرایط کنونی ما هنوز چنین وضعیتی را نشان نمیدهد.

از طرف دیگر، برای رویداد انقلاب و پیروزی آن علاوه بر وجود شرایط عینی (وضع انقلابی)، وجود شرایط ذهنی انقلابی نیز کاملاً ضروری است. این شرایط مربوط به خود انسانها و محصول اراده و فعالیت آگاهانه آنهاست. عمده ترین این شرایط عبارتند از: آگاهی توده های وسیع کارگران و دیگر زحمتکشان به ضرورت انقلاب اجتماعی و آمادگی آنها و حداقل آگاهی آنها برای جانبازی و فداکاری در راه آن و همچنین وجود حزب انقلابی و مجرب طبقه D رگر با سازمانهای سراسری با النسبه نیرومند. شرایط عینی و ذهنی انقلاب مکمل و لازم و ملزوم یکدیگرند و وجود هر دوی آنها برای رویداد انقلاب اجتماعی و پیروزی آن کاملاً ضروریست.

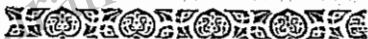
در میهن ما، در حال حاضر هیچیک از عمده ترین شرایط ذهنی انقلاب میهن نیست. یعنی علاوه بر فقدان آگاهی سیاسی و ایدئولوژیکی کافی کارگران و سایر زحمت کشان و عدم آمادگی آنها برای پیکار فداکارانه در راه انقلاب، سازمانهای حزب انقلابی طبقه کارگر ایران یعنی تنها سازمانیکه قدر استراتژی و تاکتیکهای صحیح مبارزه انقلابی را تعیین کند و آنرا با اصولیت، قاطعیت و پیگیری تمام رهبری کرده و به سرانجام برساند هنوز بسیار ضعیف است.

باین ترتیب، با توجه به عدم تطابق اوضاع و احوال حاکم بر روستای ایران با شرایط ضرور برای جنگ چریکی از یکطرف، و با توجه به بطور کلی عدم آمادگی شرایط عینی و ذهنی انقلاب در میهن خود باین نتیجه میرسیم که در حال حاضر هرگونه عمل مسلحانه، هرگونه عمل قهر زائد که بمنظور راه انداختن انقلاب صورت گیرد خواه در شهر و خواه روستا و خواه توسط زنده ترین جنگا و ران و خواه توسط عادی ترین مبارزان از حمایت توده ها محروم مانده و محکوم به شکست حتمی و سرکوب قطعی خواهد بود.

حالا دیگر باید برای خواننده منطقی روشن شده باشد که هرگاه مبارزان سیاهکسل تحرکی بسیار بیش از اینها هم داشتند و بی اطمینانی مطلق نسبت به مردم محلی را هم طبق آرزوهای رفقای خود بیش از اینها رعایت میکردند ، در اصل قضیه تغییری حاصل نمیشد و منتهای مراتب اینکه چند روز یا چند هفته دیرتر تا بود میشدند و احیاناً چند تا زاندارم بیشتری میکشند ، همین و بس ، ولی اصل قضیه این است که شکست آنها به دلائلی که شرح آن رفت پرهیز ناپذیر بود . " چریکها " باید بدانند که " اگر شکست پیش نیامد ، چنین و چنان میشد " خواب و خیال شاعرانه ای بیش نیست . این شکست حتماً پیش میامد و پیش هم آمد .

شکست جریان سیاهکسل یک شکست تاکتیکی و تصادفی نبود ، بلکه شکستی بود استراتژیکی ، حتی و الزامی و نتیجه جبری و ضروری جمع شرایط عینی و ذهنی جامعه

" زاخار "



Tudeh Publishing Centre  
Takman P.B.49034  
10028 Stockholm 49  
Sweden